

تأملی در ماهیت و ابعاد حیات

کریم فیضی

مقاله حاضر، درنگ کوتاه و گذرایی است در بخشی از آراء کاوشگرانه‌ی علامه استاد محمدتقی جعفری درباره‌ی معنا، مفهوم «حیات» - بصورت عام - و جهت گیری‌های زندگی.

نخست جملات کوتاهی را از استاد درباره‌ی زندگی، مورد توجه قرار می‌دهیم، آنگاه به بحث درباره فلسفه‌ی زندگی از منظر استاد به عنوان یک فیلسوف زندگی، می‌نشینیم، و در ادامه، بحث اصلی مقاله را در باب حیات و ابعاد آن از دیدگاه استاد مطرح می‌نماییم.

مرکز تحقیقات فایز علم اسلام

۱ - جملاتی‌گویا

- آیا حقیقت زندگی، همین است و بس؟ [این] سؤالی است که از آغاز تاریخ معرفت بشری تاکنون، افکار بشری را به خود جلب نموده است. در مقابل این سؤال، مردم دو صف کشیده‌اند: صف آری‌گویان، صف نه‌گویان^۱.
- پدیده‌ی زندگی، حقیقتی است مولد که چگونگی اراده و برخورداری از آن، تحت اختیار آدمی است.^۲
- نابود ساختن زندگی که مبارزه با مشیت خداوندی است، دو شکل دارد: شکل یکم - خودکشی. شکل دوم - خود شکنی.^۳
- زندگی قالب‌گیری شده در احساس و حرکت «خود محوری»، مساوی مرگ است.^۴
- کسی که خود را شایسته‌ی بکار بردن واژه «کامیاب» و «کامور» در زندگی

می‌داند، ناکام‌ترین فرد است که خود را فریب می‌دهد.^۵
- برای هر انسان آگاه، هر «روز» کتابی است که درس‌هایی خواندنی در آن نوشته شده است، بنابراین، لذا صحیح است که بگوئیم: همواره یک عامل مستمر بنام «زمان» وجود دارد که نادانی‌های ما را می‌تواند به دانائی تبدیل کند، ولی کو عاشق دانایی؟^۶

- متأسفانه، اکثریت انسانها درونی دارند که به جای کلمه‌ی «دل» بهتر است برای آن، زباله دان زندگی طبیعی به کار برده شود.^۷
- اگر بپذیریم که آماده کردن وسایل زندگانی طبیعی، هدف آینده‌آل هستی انسانها نیست، مجبوریم این حقیقت را قبول کنیم که بدست آوردن معارف برای زندگانی مزبور نیز، هدف اعلای هستی انسانی نمی‌باشد.^۸
- اغلب انسانها، به جهت عدم محاسبه در تمایلات و خواسته‌های خود، در دام‌های پولادین زندگی می‌کنند و با تمام ساده‌لوحی یا ریاکاری، نامش را «زندگی آزادانه» می‌گذارند!^۹

- زندگی بی‌محور و فاقد اصل، نتیجه‌ای جز فرورفتن در تناقضات و مبارزه با خود در بر ندارد.^{۱۰}

- تقلید در اصل زندگی، طعم حیات را فاقد می‌باشد.^{۱۱}
- بشر بطور کلی، برای پرواز در فضای علم و معرفت و صنعت و اخلاق و هنر و سایر شئون زندگی، بیش از دو بال ندارد، این دو بال اندیشه است و اراده.^{۱۲}
- زندگی رو به کمال واقعی و مستمر در این دنیا، به مرگ‌های مستمر غریز به معنای تعدیل دائمی آنها نیازمند است.^{۱۳}
- زندگی بی‌نیایش و حیات بیرون از جاذبیت کمال الهی، همان جام خالی است که هنگام تولد به لبانمان می‌چسبانیم و موقع مرگ، آن را دور می‌اندازیم...^{۱۴}

- وقتی که بشر برای پیش بردن ارابه‌ی زندگی نیروی خرنای مادیت را انتخاب می‌کند، غافل از این است که تمام جویبارهای آب حیات زندگی را در ریگزار خشکی مانند پول و مقام و شهرت فرو می‌ریزد و تباهش می‌سازد.^{۱۵}
- پس از گذشت قرون و اعصار فراوان از زندگی، انسان هنوز نتوانسته است جوهر خود را آشکار کند.^{۱۶}

- جای تعجب و تأسف است که اگر شکل واقعیت در صورت جمله خبری برگزار شود، علم است، مانند: نداشتن هدف و انگیزه در زندگی، موجب اضطراب و دلهره می‌شود. و اگر بصورت انشائی گفته شود، نصیحت است!^{۱۷}

زندگی پیوسته باید در حال بوجود آمدن و بوجود آوردن باشد، و الّا باری است بر دوش انسان.

۲ - فیلسوف زندگی

یکی از تعاریفی که بر در ذیل و عداد تعاریف، بر «فلسفه» ارائه شده است، فحص، تمرکز و کاوش‌گری آن در خصوص «زندگی» است:

کسانی چنین می‌اندیشند که در فلسفه، «زندگی» به گونه‌ای عمیق مورد بررسی قرار می‌گیرد. ۱۸ در نظر این اشخاص، زندگی بررسی نشده ارزش زیستن ندارد. ۱۹

اگر این موضوع را به نحوی بتوان تعریفی بر فلسفه به‌شمار آورد، علامه جعفری را باید یکی از فیلسوفان زندگی - به معنای واقعی کلام - در دوران معاصر به‌شمار آورد که دارای تعریفی خاص و فیلسوفانه از زندگی است.

۲-۱ - تعریف زندگی

تعریف علامه جعفری از زندگی از تلقی‌هایی چون: «زندگانی یعنی تلفیق روح با ماده و بوجود آوردن محصولی از میان این تلفیق»^{۲۰} آغاز شده و در فرجام، به انگاره‌ای با عنوان «حیات معقول» خاتمه می‌یابد که در مجموع، نشان‌دهنده این واقعیت تواند بود که زندگی از دل مشغولی‌های حیات علمی و فلسفی آن جناب به‌شمار می‌رفت و شاید بتوان گفت: چیزی به‌سان زندگی و ماهیت و ابعاد آن، وی را به خود مشغول نداشت. این موضوع را می‌توان از روی اعتقاد باور داشت که استاد به‌طور مداوم، و عمیقاً به زندگی و ماجراهای دامنه دار آن می‌اندیشید.^{۲۱}

از تحقیقات کاتویر عدم آسودگی

بی‌جهت نیست که عده‌ای از صاحب‌قلمان، وی را به جد «فیلسوف زندگی»^{۲۲} و «یکی از حیات و تکامل‌شناسان معروف اخیر»^{۲۳} لقب داده‌اند. فیلسوفی که تمام حقایق و حتی خود فلسفه را تا آنجا قابل ارزش و توجه می‌دانست که آن را در خدمت عینیت‌ها، حقایق زندگی و در نهایت انسان می‌نگریست و از همین منظر، اصولاً «زندگی» برای او از حقایق عظمایی به‌شمار می‌رفت که همواره می‌کوشید مرز آن را از آنچه خود «ضد زندگی»^{۲۴} اش می‌نامید، جدا کند.

۲-۲ - معنای زندگی و راه حل آن

او آشکارا و آشکارا اظهار می‌داشت:

به عقیده‌ی ما، بشر یک میلیون اشتباه ندارد، بلکه تنها و تنها، یک اشتباه مرتکب شده است و آن این است که: هدف و ایده‌آل زندگی خود را نمی‌داند.^{۲۵}

و باز می‌گفت:

حیات آدمی، چه بخواهیم و چه نخواهیم، سه موضوع اساسی را در بر دارد:
وسيله‌ی زندگی، شئون زندگی و هدف زندگی.^{۲۶}

معمای زندگی و راه حل شدن این معما، در نوشته‌ی کمتر فیلسوفی از فلاسفه ما به اندازه‌ی استاد قابل مشاهده است:

خواص زندگی، کیفیت هائی است که از کمیت‌ها ایجاد می‌گردد... تردیدی نداریم در آن عصر که این جمله از فرمول وسیع فلسفی به فرمول دقیق ریاضی و فیزیکی مبدل گردد، معمای زندگی، حل و فصل خواهد شد.^{۲۷}

۲ - ۳ - تنها کسی که می‌پرسید

در میان اقران و معاصرینش، او تنها کسی بود که می‌پرسید:

آن زندگی که بنیانش بر تناقض است، کدامین فلسفه و هدف را از آن توقع دارید؟
و آن گاه خود می‌گفت:

این حقیقت را بخواهیم یا نخواهیم، باید بپذیریم که زندگی بی‌محور و فاقد اصل، نتیجه‌ای جز فرورفتن در تناقضات و مبارزه با خود، در بر ندارد.^{۲۸}

۲ - ۴ - «زندگی»؛ نمایان‌ترین مدخل

تأملات گسترده کران و پی در پی و مرتب علامه جعفری در خصوص زندگی و مسائل کوچک و بزرگ آن، در نهایت از آثار او، دایرة المعارف موشکافانه‌ای ساخته است که یکی از نمایان‌ترین و درشت‌ترین مدخل‌های آن، مقوله‌ی «زندگی» و وابسته‌های اصلی و فرعی آن می‌باشد. و انصاف باید داد که در تک‌تک این مدخل‌ها، تحلیل‌ها و دریافت‌های بس پویایی رقم زده شده است که احتمالاً بدرستی نتوان از عهده‌ی شمارش ارجح آن بر آمد، مسائلی چون «قرارگاه زندگی» که از حیث فلسفی و استدلالی نیز درجه‌ی آنها در اوج است:

ما در هر وضع زندگانی که قرار بگیریم، و در هر شرایطی که بوده باشیم، به‌طور حتم، عوامل اختیاری و غیر اختیاری برای ما نقطه قرار گاهی را معین ساخته است. ما به هیچ وجه نمی‌توانیم در یک نقطه‌ی غیر معین واقعی زندگی کنیم، زیرا نقطه‌ی غیر معین واقعی، در جهان هستی وجود ندارد.^{۲۹}

۲ - ۵ - نظری جدی به کاروانیان بشری

نمونه‌ی دیگر از این تحلیل‌های عقلانی صرف، این کلام استاد است:

ای انسان تو هستی و چون هستی، پس بیهوده نیستی.

بدین‌سان، او از معدود متفکرانی بود که در سنگلاخ زندگی، به کاروانیان بشری نظر جدی داشت و چشم به گونه‌های آنان دوخته بود:

کاروانیان بشری در سپری کردن راه زندگی، به انواع مختلفی تقسیم می‌شوند، ما بعضی از آن انواع را متذکر می‌شویم

نوع یکم: نه راهی می‌دانند و نه مقصدی... نوع دوم - برای زندگی تفسیری کرده‌اند که تنها در ذهنشان موج می‌زند... نوع سوم - بدون تفسیر خود را به جریان قوانین طبیعت و اجتماعات سپرده‌اند... نوع چهارم - برای زندگی راه و منزلت و مقصدی پذیرفته‌اند... ۳۰

۲-۶ - «هیاهو برای هیچ»!!

اجازه بدهید کلام را نا تمام نگذارم. انسان وقتی این اندازه دانش مردی و غور و تفحص جامع و همه جانبه در مسائل عالی انسانی را از او می‌بیند و آنگاه بی‌اعتنایی دانشوران و روشنفکران حوزوی و دانشگاهی به او و آثارش را از سوی دیگر مشاهده می‌کند که به راحتی تمام دیدگاه‌های او را نا دیده می‌گیرند و بدون ارائه‌ی هیچ دلیلی، او را شخصی غیر عمیق معرفی می‌کنند، و این همه تکاپوی فکری عمیق و خالصانه و کاربردی و سازنده را «هیاهو برای هیچ» می‌نامند، از صمیم قلب غصه‌مند می‌شود و آنگاه وقتی می‌بیند که مردانی از یونان و ژاپن و ممالک غربی به تجلیل و تکریم از او پرداخته و پس از بررسی دیدگاه‌های و تئوری‌های وی در زمینه‌های «حیات»، «سیاست»، «اجتماع» و «ادیان»، او را «مرجعی پیامبر گونه» نام می‌نهد، غصه‌مندتر می‌شود: چرا باید با متفکران اصیل خود اینگونه برخورد کنند؟ چرا باید همواره گوش به حرف بیگانگان بدوزیم؟ تا کی باید بی‌خبران، خبررسانان ما باشند؟ آیا تفکرهای کلیشه‌ای، دیگر بس نیست؟ آیا وقت آن نیست که کلیشه‌ای اندیشان اعتراف کنند؟ اگر نیز به جهل خویش اعتراف نمی‌کنیم، دانش و دانایی را کتمان نکنیم و اگر کتمان‌ش می‌کنید، دست کم انکارش نکنید.

۲-۷ - آیا این انصاف است؟! ۳۱

من در اینجا از تمام دانش‌اندیشان، از بابت این چند سطر پوزش می‌خواهم ولی با مقداری از فرزندان عرصه‌ی فلسفه و اندیشه که سخن گفته‌ام، دیده‌ام با بی‌مهری و کم‌لطفی‌هایی ناباورانه، حق علامه جعفری را ضایع کرده‌اند. آیا این انصاف است که مؤلفان و صاحب نظران داخلی، او را فردی غیر متخصص معرفی کنند و آنگاه آنسوتر از آسیا، متفکران و فیلسوفانی بانام‌های ولقاریس و موجوپولس و ناکانیشی پیدا شوند و بگویند و بنویسند که:

۱ - علامه جعفری در مرکز زندگی امروزه در این جهان مدرن ایستاده بود... روی هم رفته بایستی گفت علامه جعفری از شخصیت‌هایی بود که در جهان بسیار نادرند؟ او مرجعی بود پیامبر گونه؟ ۳۲

بگویند و بنویسند که:

۲ - در خلال دیداری که در سال ۱۹۹۴ با استاد جعفری داشتیم، به طور عمیق تحت تأثیر دانش و آگاهی وی قرار گرفتیم. ایشان در مورد فلسفه اسلام و یونان، دیدگاه‌های عمیق و نوینی داشت و به سطحی عالی از موضوعات و مقولات فلسفی رسیده و به فکر آینده بشریت بود. منبه شدت تحت تأثیر ایده‌های پرفسور جعفری در مورد جهان معاصر قرار گرفتیم... قرار می‌کنم که افکار فلسفی ام همیشه تحت تأثیر دانش و معنویت ایشان بوده است... این متفکر وارسته با مرگ بی‌هنگامش موجب خلأ بزرگی در جامعه جهانی فیلسوفان شد و وی فردی با شخصیتی با اخلاق و صاحب فکری صلح‌آمیز بود. ۳۳

بگویند و بنویسند:

۳ - جوانب عظمت استاد جعفری، گوناگون و بی‌شمارند. باین حال، بیش از هر چیز می‌توانم به دانش گسترده‌ی وی در مورد تمدن‌های اسلامی و نیز سایر تمدن‌ها و حکمت و بینش عمیق وی اشاره کنم که امکان آثاری این چنین دلسوزانه را درباره انسان‌های معاصر و نیز آینده به وجود آورد. در دیدار و گفتگو با ایشان، کاملاً دریافتم که گرمای ذهن و قلب و عظمت نفس او، باعث شده که این اندازه به ایجاد یک دنیای پر از صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز اهمیت دهند و چنین میراث بزرگی برای ما باقی گذارند... برای احیای مفاهیم حیاتی انسانی، بایستی تمامی آثار استاد جعفری مورد توجه قرار گیرند و سعی شود فلسفه‌ی ایشان، مجدداً تفسیر شود تا بتوان جهانی ایمن تر و صلح‌آمیز تر را از نو ساخت. ۳۴

قصدم آن نبود که سفره‌ی درد دلم را در اینجا پهن کنم. این موضوع البته به رنج نامه مفصلی محتاج است که تفصیلش را به وقت دیگری مؤکول کرده‌ام.

۲-۸ - دقیق‌اندیش‌ترین فیلسوف زندگی

در اینجا سخن بر سر افکار و آرای علامه جعفری در خصوص چیستی «زندگی» است و اینکه وی دقیق‌اندیش‌ترین فیلسوف این وادی به شمار می‌رود. صحت این موضوع و ادعاهای مطرح شده‌ی فوق، از کثرت تأکیدی که استاد در خصوص زندگی داشت، عملاً واضح و آشکار است و چیزی که واقعیت جدی آن را اثبات می‌کند، میزان مباحث کتبی و شفاهی فراوانی است که وی در خصوص زندگی نموده و از خود به یادگار نهاده است.

۲-۹ - از مباحث کتبی

در مباحث کتبی استاد در خصوص زندگی، از مجموع مباحث مطرح شده در دو تفسیر مثنوی و نهج‌البلاغه و حجم انبوهشان که بگذریم، دو کتاب دیگر مستقل خود نمای خواهد کرد: «فلسفه و هدف زندگی»، و «ایده‌آل زندگی و زندگی ایده‌آل».

۲- ۱۰- محور مباحث

با طرح این مقدمه، اکنون به بررسی و توضیح بخشی از آراء و دیدگاههای استاد در محوره‌های زیر می‌پردازیم:

- ۱- حیات و مباحث مربوط به آن
- ۲- حیات معقول
- ۳- چیستی زندگی
- ۴- انسان و زندگی.
- ۵- تعریف زندگی ایده‌آل
- ۶- تعریف ایده‌آل زندگی
- ۷- زندگی و زندگی انسان
- ۸- آیا زندگی قابل تفسیر است؟
- ۹- فلسفه و هدف زندگی چیست؟

۱- حیات و مباحث مربوط به آن

دیباچه: مباحث حیات در تفسیر مثنوی و نهج البلاغه

یکی از مباحث فعال، زنده و متحرک کتاب «افتخار آفرین»^{۳۵} ترجمه و تفسیر نهج البلاغه بحث از «حیات» است. این مسئله، موضوع جدی «حیات محوری» را در این کتاب مطرح می‌کند^{۳۶}، خصوصاً با نظر به وفور تقابل آمیز دو مسئله «حیات طبیعی محض» و «حیات معقول». در این میان، باید توجه داشت «حیات معقول» تنها به تفسیر نهج البلاغه اختصاص دارد، بنابراین نمی‌توان در مثنوی انتظار مواجهه و بحث از آن را داشت و تنها چیزی که در مثنوی طرح شده است، بُعد «طبیعی حیات» است و بس.

به عبارت دیگر: بحث از پدیده‌ی «حیات» و ماهیت و مختصات آن، در تفسیر مثنوی گستردگی چشمگیری مثل حضور ساری تفسیر نهج البلاغه ندارد، ولی در عین حال، موضوع غایبی هم نیست و از منظرهایی چند، مورد اشاره و شناخت و شناسائی علمی و عینی قرار گرفته است. برخلاف تفسیر نهج البلاغه که مباحث مربوط به حیات در آن بی‌شمار است، فهرست مباحثی که در تفسیر مثنوی به حیات مربوط می‌شود، به صورت کامل از این قرار است:

اصل حیات؛ اصل مافوق عمومی، ج ۳ ص ۳۱۶.

حیات و ناملائمات حیات، ج ۳ ص ۳۲۰ و ۳۲۱.

اتحاد حیات و ماده، ج ۳ ص ۶۸۵ و ۶۸۶.

حیاتهای طولی و عرضی، ج ۳ ص ۶۸۶.

حیات و علت وجودی آن، ج ۴ ص ۴۰۰.

- حداقل و حداکثر حیات، ج ۴ ص ۴۰۴ و ۴۰۵.
- موجودی که در قلمرو حیات قرار می‌گیرد، ج ۵ ص ۲۴۰ تا ۲۴۲.
- حیات و دو عنصر بقای آن، ج ۶ ص ۵۶۵ و ۵۶۶.
- ضد درونی در پدیده حیات، ج ۶ ص ۵۶۶.
- ریشه درون ذات و برون ذات فلسفه حیات، ج ۷ ص ۵۶۵ تا ۵۶۸.
- عشق و حیات طبیعی، ج ۸ ص ۵۳۴ و ۵۳۵.
- نیروی دینامیک حیات، ج ۸ ص ۵۷۳.
- لطافت حیات انسانی، ج ۹ ص ۷۹ تا ۸۱.
- حیات و درک حیات، ج ۱۰ ص ۱۳۰.
- حیات و دفاع، ج ۱۴ ص ۱۵۸.

۱-۱- تصویری از حیات

اگر معنای حیات این است که: بخوریم و بیاشامیم و چند نفر هم مانند خودمان بیهوده و بی هدف، به کروی زمین رهاکنیم و راه سیه چال خاک در پیش گیریم، باید بگوییم: این هرگز حیات نیست، بلکه کاریکاتوری از حیات جانداران بی شعور و ناخود آگاه است که با تمام پرروئی یا به جهت ترس از «مرگ»، نام آن را «حیات» نهاده‌ایم. ۳۷

حیات، عالی‌ترین محصولی است که کارگاه طبیعت تولید می‌کند. این پدیده با قطع نظر از ماهیت شگفت‌انگیزی که دارد، دارای مختصات عمومی و روشنی است که آن را از سایر اجزاء عالم طبیعت مشخص می‌نماید. مانند احساس، لذت، و الم، آماده نمودن محیط برای زیست، تولید نسل، مقاومت در برابر عوامل مزاحم و... بطور کلی، همه‌ی جانداران در این پدیده مشترکند. ۳۸

۱-۲- تعریف حیات

حیات موضوعی است مربوط به کیفیت که در میدان وسایل مربوط به کمیت فعالیت می‌کند. ۳۹

بحث و تحقیق درباره‌ی پدیده‌ی حیات، نه امروز شروع می‌شود، و نه به این مباحثی که ما و کسان دیگر طرح می‌کنند، خاتمه می‌پذیرد. هرگز! زیرا حقیقت این است که پیش از ما و در همین دوران معاصر نیز، هزاران متفکر، این پدیده‌ی با اهمیت را از دیدگاه‌های بسیار گوناگون و کاملاً جدی، با دو روش «تحلیل» و «ترکیب» مورد کاوش و تحقیق قرار داده‌اند و در این باره، به موفقیت‌های چشمگیر نیز نائل آمده‌اند. ۴۰

به عقیده علامه جعفری: حیات، عالی‌ترین پدیده‌ای است که در قلمرو طبیعت نمودار می‌گردد. متفکران، درباره‌ی تعریف این پدیده، مانند دیگر حقایق پیچیده که از طبیعت

جامد فاصله زیادی دارد - مانند احساس، صیانت ذات، حرکت آگاهانه، تولید و تلاش برای ابقای نسل - به توصیف عوامل طبیعی و پدیده ها و فعالیت ها و ابعاد گوناگون آن می پردازند، بدون اینکه بخواهند - یا بتوانند - خود حیات را مستقلاً، به طور کامل (جامع و مانع) مورد تعریف قرار بدهند.

بهر حال، حیات پدیده‌ای است که در پهنه‌ی طبیعت نمودار می‌گردد و اساسی‌ترین خواص آن «احساس»، «صیانت ذات»، «خود گردانی»، «حرکت»، «احساس لذت و الم»، «تولید مثل»، «تلاش برای ابقای نسل» و غیره می‌باشد.^{۴۱}

۱-۳- عوامل حیات

عوامل مربوط به پدیده‌ی حیات، به دو قسم عمده تقسیم می‌گردند: قسم یکم: عوامل وجود و ادامه‌ی حیات. تنفس از هوا، اعتدال و صحت مزاج و آشامیدن و امثال اینها، از واقعیاتی است که بدون آنها، حیات آدمی در معرض نابودی است. قسم دوم: عوامل تعیین کننده کیفیت حیات، مانند فقر و تمکن، صنعت، دانش، شکست، پیروزی، شجاعت، زبونی، تکیه بر غیر، استقلال، منش هنری، منش قضائی، منش سیاسی، منش روحانی، منش مدیریت، و غیره. این نوع عوامل، در تعیین کیفیت حیات، نقشی اساسی بازی می‌کنند.

قسم یکم از عوامل، فقط ادامه‌ی حیات آدمی را به عهده دارند و بدون آنها، حیاتی وجود ندارد. در صورتی که قسم دوم، چگونگی حیات را مشخص می‌نمایند. هر یک از پدیده های بالا (صنعت، دانش و...) رنگ خاصی به حیات آدمی می‌بخشد که پدیده‌های دیگر، آن رنگ را نمی‌بخشند.^{۴۲} مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی استاد یادآور شده‌اند: جریان مستمر حیات، به نیروی طبیعی بسیار قوی مستند است. مادامی که یأس و نومیدی شککننده، جلو فعالیت آن نیرو را نگیرد، موقعیت تحقق یافته عینی «آنچه که هست»، قابل هضم بوده و با اقتناع جبری، زندگی را پیش می‌برد.^{۴۳}

۱-۴- ارکان و پدیده‌های حیات

شاید در تعریف رسمی زندگی از دانشمندان و فلاسفه‌ی قدیم و جدید شنیده باشید که می‌گویند: حیات یعنی احساس و حرکت و اراده. یعنی حیات تا آنجا که برای ما قابل درک است، دارای سه رکن اساسی مزبور است و با فقدان هر یک از آنها، یا تضعیف و تقویت آن، رکنی از حیات مفقود یا ضعیف و قوی می‌گردد، زیرا حیات اگر چه امری بسیط است، ولی نوع بساطت آن، می‌تواند با شدت و ضعف سازگار بوده باشد، مانند بساطت دو رکن از ارکان سه گانه (احساس و اراده) که برای حیات ضروری است، زیرا «احساس» قابل تجزیه و ترکیب فیزیکی نیست، چنانکه اراده هم قابل تجزیه و ترکیب فیزیکی نمی‌باشد.^{۴۴}

پدیده‌ها و فعالیت‌هایی که از حیات بروز می‌نمایند، به دو قسم عمده تقسیم می‌گردند: قسم یکم اموری هستند که از حیات بروز می‌کنند و ما آنها را مختصات مستقیم حیات می‌نامیم، مانند حرکت، احساس، کوشش برای ادامه حیات... اما قسم دوم اموری هستند که پس از به وجود آمدن «خود مطلوب» (خود ایده‌آل) از حیات بروز می‌نمایند، مانند انتخاب روش معین در زندگی، اشتغال به کارهای فکری مشخص، پذیرش اخلاق و قوانین اجتماعی معین و غیر آن... ۴۵

۱- ۵- قانون حیات

قانون حیات را باید این‌گونه تلقی کرد: هر چیزی را که می‌گیریم، چیزی در مقابل آن از دست می‌دهیم. انرژی‌ها و استعدادها و امکانات را نه تنها در برابر پدیده‌های عینی که می‌گیریم، مصرف می‌کنیم، بلکه حتی تموجات میل و اشتیاق و لذت را نیز که به نفع خود به راه می‌اندازیم، در حقیقت سگه‌های حیات خود را یکی پس از دیگری، یا مشت مشت، به بازار معامله می‌آوریم و از دست می‌دهیم. ۴۶

این روزها قانون راز دار حیات انسانها بار دیگر بوسیله‌ی بیدار کردن وجدان انسانی بعضی از دانشمندان عالی مقام دوران معاصر، آنان را به تباه شدن هویت انسانها به جهت بت‌های ثروت و قدرت و لذت و خودکامگی‌ها متوجه ساخته است، تا وخامت اوضاعی را که ممکن است در قرن بیست و یکم، دامن‌گیر همه‌ی بشریت گردد، گوشزد نمایند. ۴۷

۱- ۵- ۱- حیات و قانون حفظ تعادل

به نظر می‌رسد برای حیات طبیعی هر انسانی یک حد طبیعی وجود دارد که اگر آن حد مراعات گردد و تأمین گردد، عوامل لذت و خود آیین پدیده، در حالات معتدل روانی، به اجبار خود را به انسان تحمیل نمی‌کنند... ۴۸

علاوه بر این، قانونی بسیار با اهمیت به نام «قانون حفظ تعادل» در پشت پرده وجود دارد که نمی‌گذارد حیات از تعادل خود منحرف گردد و از ادامه‌ی مقرر خود در حکمت ربوبی مختل شود.

ما تاکنون در صدد این تحقیق نبوده‌ایم، مخصوصاً که دوران ما، تفکرات رفتار شناسی، انسان شناسی و جهان بینی‌ها را در نمود شناسی رفتارها خلاصه نموده و این، مسلماً مانع این گونه تفکرات عمیق و بسیار با اهمیت می‌باشد. ۴۹

۱- ۵- ۲- نمودی از قانون هویت طبیعی حیات

بیان دیگری که در این خصوص می‌توان مطرح کرد، این است: وقتی پدیده‌ی حیات در پهنه‌ی هستی بروز می‌کند، خاصیت احساس و تولید مثل و حرکت و خودگردانی در آن

حیات بروز می‌کند که نمی‌توان آن خواص را با مراحل پیشین - که از آنها عبور کرده است - مقایسه نمود. در عین حال، همان خواص تابع قوانین و احکام مخصوص به خویش است که با تعیین و کیفیت مخصوصی از قوانین عمومی حاکم بر هستی، مانند قانون علیت و غیره عمل می‌کند.

یک جاندار، با دیدن جاندار قوی و درنده، برای حفظ حیات خود فرار می‌کند و برای خود پناهگاه می‌جوید. در صورتی که یک قطعه کلوخ با سرازیر شدن یک سنگ که آن را خاک خواهد کرد، نمی‌گریزد و زیر سنگ، مبدل به گرد و خاک می‌گردد.

چنانکه عدم فرار کلوخ از سنگ و مبدل شدنش به خاک، قانون طبیعی کلوخ در عالم هستی است، همچنین فرار حیوان ضعیف از جلو حیوان قوی و درنده، قانون هویت طبیعی حیات است که ساخت ذهنی هیچ انسانی نیست. ۵۰

۱-۶ - انحراف از قانون حیات

حیات موضوعی است مربوط به کیفیت که در میدان وسایل مربوط به کمیت فعالیت می‌کند، با فقدان بعضی از مختصات زندگی و با تنگ شدن میدان و یا نقص وسائل زندگی، حیات فی نفسه ناقص نمودار نمی‌گردد. دو دلیل روشن، این مسئله را اثبات می‌کند: اول - دفاع جدی حیات در هر حال و در هرگونه شرایط از خود. این مطلب به حدی روشن است که احتیاجی به تفصیل ندارد.

دوم - کوشش جدی برای جوشانیدن منبع حیات. جاندار هر چند در تنگناترین میدان گرفتار شود، تا جایی که امید از او قطع نشده باشد، برای تنظیم و تحریک منبع حیات دست و پا خواهد زد. این مطلب هم کاملاً روشن است. ۵۱

انحراف از قانون حیات واقعی که خداوند به انسانها داده، موجب می‌شود هر انسانی که رابطه حیات خود را با موجودات جهان هستی، در مجرای جبر قرار داد و از ارتباط آزاد با آنها محروم گشت، همان موجودات، چه از سنخ آهن پاره‌ها باشد و چه از سنخ گل‌ها و ریاحین و چه اندیشه‌های حرفه‌ای، حیات آن انسان، طبیعت اصلی خود را از دست داده و مبدل به همان موجودی شود که به جبر و ضرورت، با آن ارتباط برقرار کرده است.

در فیلم چارلی چاپلین، این حقیقت با روشن‌ترین نمود، قابل مشاهده است که چاپلین به جهت از دست دادن رابطه‌ی آزاد با ابزار ماشینی، سطوح روانی اش، جز مهره و پیچ و... [چیزی] در این زندگانی، نمی‌بیند. ۵۲

۱-۷ - سیستم باز حیات

هر پدیده و فعالیت روانی و عضلانی که از انسان زنده بروز می‌کند، حتی ناچیزترین اجزای آنها، با حیات پیوستگی دارد، مانند روشنایی که بدون پیوستگی با آفتاب، اساساً وجود

ندارد. در آن حال که انسان می‌اندیشد، اگر حیات او مختل گردد، در همان لحظه، اندیشه‌ی او از جریانش باز می‌ایستد. به همین ترتیب، همه‌ی پدیده‌ها و فعالیت‌های مغزی و روانی و عضلانی انسان، به طور مستقیم، هم در به وجود آمدن و هم در ادامه و بقاء [خود] با حیات پیوستگی دارد. بلکه می‌توان گفت: این پیوستگی میان حیات و پدیده‌ها و فعالیت‌های آن، بقدری شدید است که انسان در حالات معمولی، پدیده و فعالیت حیاتی را، با خود حیات اشتباه می‌کند. ۵۳

حیات، دارای سیستمی باز است که از احساس اشتراک در حیات وابسته به یک نظم عالی الهی بوجود می‌آید و اگر انسانها دارای میلیونها ابعاد حیاتی مادی و روانی هم باشند، باز در این «سیستم باز» جای می‌گیرند و تنها دایره‌ی این سیستم وسیع‌تر می‌گردد. ۵۴

۱-۸ - حیات از سریان تا مطلوبیت

به عقیده‌ی علامه جعفری، اصل حیات، اصلی مافوق عمومی است که: ما بخواهیم یا نخواهیم، خود آگاه یا ناخود آگاه، در هر نقطه‌ای از زندگانی قرار بگیریم، برای ما مطرح و مانند آب، در تمام شاخه‌ها و برگ‌های درخت زندگانی ما، نفوذ کرده است. ۵۵

هر اندازه که بخواهیم همه‌ی قوای درک‌کننده خود را در واقعیات ثابت‌نمای جهان متمرکز کنیم، باز نخواهیم توانست گوش از صدای آبشار حیات که از قله‌ی بلند ماورای طبیعت به رودخانه‌ی وجود ما فرو می‌ریزد، ببندیم و دیده‌از جریان چشمه سار حیات در درون خود، ببوشیم. ۵۶

آری، حیات حقیقتی است که از ناچیزترین حرکت‌های ارادی گرفته تا حقیقتی که دارای صد ها بعد متنوع است، شامل می‌گردد.

یک سلول، در بدن حیوانی کوچک‌تر از مورچه دارای حیات است و هشتاد میلیارد سلول متشکل در مغز آدمی که با پانصد میلیون شبکه‌ی ارتباطی مشغول فعالیت اند، به اضافه‌ی هزاران نوع و صنف پدیده‌ها و فعالیت‌های روانی نیز، از مختصات حیات می‌باشند. ۵۷

اگر در این پدیده دقتی داشته باشیم که حیات مطلوب‌ترین چیزها برای ماست، خواهیم دید شاید علتش این باشد که حیات هر لحظه در حال «تجدد» است، یعنی مانند فوتون (دانه‌های نور) در حال ریزش است. گوئی میان دانه‌های حیات خلأی از مرگ و نیستی وجود دارد و خود انسان در هر کوچکترین مقدار از زمان که کوچکترین مقدار حیات را دریافت می‌کند، برای دریافت مقدار بعدی حیات، از نیستی و مرگ، می‌جهد. پس می‌توان گفت: انسان، حیات خویش را از میان دو ضد یا نقیض عبور می‌دهد. اگر این مطلب برای بعضی از خوانندگان تا حدی ابهام‌انگیز باشد، مجبور به پذیرش آن نیستند، ولی می‌توان آن را مانند یک حقیقت قابل تصور در نظر گرفت. ۵۸

۱-۹- بُعد هدفی - وسیله‌ای حیات

اصل حیات شایسته، از اصیل‌ترین و پایدارترین اصول است که می‌تواند منشأ احکام اولیه ثابت بوده باشد. معنای این اصل چنین است: حیاتی که مطلوب ذاتی انسان هاست، حیات مقرون به شرف و کرامت و حیثیت است، نه حیات ذلیلانه و خوار و پست. ۵۹

بدان جهت که ابعاد حیات آدمی، بسیار متنوع است، بنابراین باید هدف‌های متنوعی برای حیات وی مطرح نمائیم. چند دلیل روشن، اصالت جنبه‌ی هدفی حیات را اثبات می‌کند. ۶۰ از این‌رو، حیات پدیده‌ای است که ذاتاً دارای ارزش هدفی است، ولی با نظر به آرمان‌ها و هدف‌های عالی‌تر، حیات را می‌توان وسیله قرار داد. ۶۱

صحنه‌های گوناگونی از زندگی انسانها که در برابر دیدگان ما عبور می‌کنند، می‌توانند برای بیداران ما، عینی‌ترین واقعیات سازنده باشند. ۶۲

برای هر کسی که اطلاعی از ارزش حیات خود ندارد، اگر از آغاز تاریخ تا پایان آن زندگی کند و مغزی به قدرت همه مغزهای بزرگ تاریخ داشته باشد، و همه‌ی حوادث و رویدادها - چه در گذشته و چه در حال - مانند یک کتاب، با همه‌ی اصول و قوانین و مبادی که در وجود آمدن حوادث و رویدادها دخالت داشته است، بر روی خود آنها نوشته شده باشد و همچنین باکمال وضوح و روشنائی نتایج قطعی و مظنون و محتمل آن حوادث و رویدادها با خط جلی در سطح آشکار آنها نوشته شود، باز عبرت نخواهد گرفت زیرا فرض این است که انسان مورد بحث، ارزشی برای حیات جز خور و خواب و متورم ساختن خود طبیعی سراغ ندارد. ۶۳

مراکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱-۱۰- اجمالی از عظمت حیات

حیات، پدیده‌ای است شگفت‌انگیز و بسیار باعظمت که وفور و در دسترس بودن و مشاهده‌ی عمومی آن، باعث می‌گردد ساده‌لوحان، آن را مانند یک پدیده‌ی معمولی تلقی نمایند، تا آنجا که گروه بسیار فراوانی از مردم، به حقایق و نمودهای عالم جمادات و نباتات، اهمیتی بیشتر از پدیده‌ی حیات می‌دهند و حتی بعضی از متفکران و محققان هم که پدیده حیات را از دیدگاه‌های علمی محض مورد بررسی قرار می‌دهند، از درک و دریافت کیفیت‌های متنوع حیات و وحدت آن که با ارتباط مستقیم آن، کیفیت‌ها و وحدت را می‌دریابند، محروم می‌مانند. حواله نمودن پدیده‌ی حیات به میلیون‌ها سال پیش و به مراحل پست عالم ماده و مادیات، یا حکم به مجهول بودن منشأ حیات و یا آمدن آن از دیگر کرات فضائی بوسیله‌ی اجرامی که به کره‌ی زمین ساقط شده‌اند، و غیره، نمی‌تواند عظمت و ارزشهای والای حیات انسانی را که گاهی یک فرد از انسان را تا حد تجسیم حق و حقیقت و نمایان

گر شکوه هستی بالا می‌برد، از بین ببرد و ارواح تشنه به شناخت حیات انسانی را قانع بسازد. ۶۴

هر انسان آگاهی که عظمت حقیقت حیات و ابعاد بسیار متنوع آن را بداند، قطعی است که نمی‌تواند برای آن، حد و نهایی تعیین نماید، بلکه از همان آغاز بیداری و بیرون آمدن از گهواره‌ی طبیعت که با دست خود طبیعت حرکت می‌کند، رویاروی خود، صد هزار منزل می‌بیند که به تعبیر حافظ: «صد بحر آتشین است و شرح و بیان ندارد»، مگر اینکه هوی و هوس خود حیوانی انسان یا عوامل محیطی و اجتماعی، او را در صندوق کوچکی که دیوارهای شفاف‌ی داشته باشد، جای دهد و نگذارد جز خور و خواب و خشم و شهوت، بُعدی از حیات را درک کند... ۶۵

علامه جعفری اظهار می‌دارد:

ارزش و عظمت حیات، موقعی روشن می‌شود که با «مشقت»، «زحمت»، «تکاپو» و «تلاش» ادامه پیدا کند. کسانی که توقع دارند حیات را مانند شربت‌ی گوارا در یک لیوان مرصع در قصری باشکوه - آنجا که خواسته‌های آنان در همان لحظه خواستن بر آورده می‌شود - به گلویشان ریخته شود، هرگز طعم ارزش و عظمت حیات را نخواهند چشید.

به همین جهت بوده است که در همه‌ی دورانهای تاریخ و در همه‌ی اقوام و ملل، اشخاصی که بدون زحمت و تکاپو در رفاه و آسایش بوده‌اند، نتوانسته‌اند فلسفه و هدفی معقول برای زندگی خود دریابند. و باز بی‌جهت نیست که انسانهای امروزی، در جوامع فراوانی، حیات خود را بعنوان یک پدیده‌ی جبری به دوش می‌کشند، نه اینکه با اشتیاق وصول به هدفی معقول، زندگی کنند.

علت کشش جبری زندگی، همان است که متذکر شدیم: زندگی جبری ماشینی به سراغ آنان می‌آید و [آنها] خواسته‌های تعیین شده خود را با نظم ماشینی محض در می‌یابند. لذا حیات آنان، نه هدفی مافوق همان پدیده‌ی های ماشینی تعیین شده می‌شناسد، و نه احتیاجی به تکاپو و تلاش برای استمرار حیات می‌بینند. ۶۶

علاوه بر این، به نظر می‌رسد ارزش و احترام حیات را بطور عام، می‌توان از آن مواد حقوقی که اسلام برای حیوانات مقرر داشته است، بدست آورد. ۶۷

۱-۱۰-۱ - عظمت حیات و نکته‌ای عالمانه

نکته‌ی بسیار ارزشمند و عالمانه‌ای که در بیان عظمت حیات مورد اشاره علامه جعفری قرار گرفته، این است که:

آنچه که از بالا شروع شده است، در پایین ختم نمی‌گردد و آن حیات شگفت‌انگیز که محصول عالی هستی است، راه خود را از مسیر کمال منحرف نمی‌کند تا به عقب برگردد و بر باد برود. ۶۸

حیات، جمال خود را که شایسته عشق و رزیدن است، به فرد و جامعه‌ای نشان می‌دهد که از کف‌ها و فضولات زندگی حیوانی بالاتر رفته و به درک حقیقت حیات نایل شده باشند. در این حیات چهره‌ای دیده می‌شود که ناظرش بهشت را در یک گل وحشی و ابدیت را در یک لحظه در می‌یابد. ۶۹

۱ - ۱۱ - منشأ الهی حیات

آن موجود که در قلمرو حیات قرار گرفته، اگرچه نمودار جزئی بس ناچیز از حیات باشد، آفریننده‌ی کلّ و خود جهان هستی و جاندارانش، برای او حساب باز کرده‌اند. این موجود که درباره‌ی آن محاسبه‌ی حیات صورت می‌گیرد، از آن جهت در متن سلسله مربوط به خدا قرار گرفته است که دارای حیات تر است، نه خشک.

در این صورت است که عوارض کمی و کیفی و سایر پدیده‌های مادی دخالتی در متن هستی آن نداشته، مانند سایه‌هایی هستند که نور حیات آن موجود را ایجاد کرده است. ۷۰ یک جاندار، هنگامی که خشکی ماده را سپری نموده، گام به اقیانوس حیات می‌نهد، آنچنان از ماده فاصله می‌گیرد که گوئی از نیست «هست نما» به قلمرو هستی واقعی وارد شده است و همین فاصله عجیب است که متفکران شرق و غرب را مبهوت ساخته است که آشکارا می‌گویند:

الذی حارت البرية فيه حيوان مستحدث من جماد^{۷۱}

اگر با صدها مغلظه کاری و سفسطه‌بازی بتوانیم خود و دیگران را بفریسیم و قانع سازیم که همه‌ی موجودیت آدمی در اختیار «من» اوست، نمی‌توانیم در برابر این حقیقت که «حیات در اختیار من نیست»، و این پدیده شگفت‌انگیز وابسته به مقام شامخ الهی است: «و نفخت فيه من روحي» ۷۲ خود را گول بزنیم و دیگران را کلافه کنیم. ۷۳

حیات وابسته به حیات آفرین، با زندگی مردم معمولی به همان اندازه متفاوت است که قطره باران‌هایی چند که از یک قطعه ابری ناچیز فرو می‌ریزد و با کمترین حرارات بخار شده و یا در مشتی خاک مستهلک می‌گردد، با چشمه ساری که از اقیانوس بی‌کران سرازیر می‌شود. آب چنین چشمه ساری، مافوق قطره‌های گسیخته‌ی باران است. ۷۴

در این بین، این نیز قطعی است که حیاتی که نتوانسته از لجن‌زار هوی و هوس حیوانیت بیرون آمده و راهی موقعیت تصعید تکاملی باشد، شایستگی استناد به خدا را ندارد، پس حیات بی‌فرهنگ - که همان حیات نامعقول است - سزاوار انتساب به خدا نیست. ۷۵

۱- ۱۲ - خود سازمان بندی حیات

حیات آن پدیده‌ای است که اقتضای بقا و ادامه خود را در ذات خود دارد. دقت شود که می‌گوئیم: «اقتضای بقا و ادامه» و نمی‌گوئیم: تمام هویت حیات، مانند مثلث و سه ضلع. درک این اقتضاء در پدیده‌ی حیات، به مثابه‌ی درک «آنچه هست» می‌باشد. روشن‌ترین دلیل این مدعا، این است که دفاع همه‌ی جانداران از حیات خود و از آن جمله انسان به شرط آنکه درباره‌ی حیات خود دچار احساس شکست نشده است، از نوع فعالیت جبری و بازتابی بوده و احتیاجی به‌اندیشه و اراده‌ی لزوم ادامه حیات (با الزام «باید») ندارد...^{۷۶}

بی نتیجه بودن کوشش برای اثبات اینکه پدیده‌ها و فعالیت‌های درونی، کیفیات و جلوه‌ها و تموجات طبیعی ماده هستند، از آن جهت است که مدعیان و معتقدان آن، با عینک هر مکتبی هم که وارد میدان بررسی شوند، نمی‌توانند «خود سازمان بندی حیات» را مورد کوچکترین تردید قرار بدهند.

امروزه قانون «خود سازمان بندی حیات»، برای زیست‌شناسان، مانند یک امر بدیهی تلقی شده و بعنوان اساسی‌ترین مختص حیات محسوب می‌شود، از جمله واقعیاتی که قانون فوق را به‌خوبی اثبات می‌کند، تفاوت بسیار واضح ما بین حرکت برونی و حرکت جاری درون حیات است... هرچند در ماهیت حیات، وضع غیر از آن است...^{۷۷}

۱- ۱۳ - وحدت حیات

اگر متفکرانی یداشته باشیم که وحدت عالی حیات را با هماهنگ ساختن «حیات آنچنان که هست» و «حیات آنچنان که باید باشد» به بهترین وجه برای ما تفسیر و توجیه کنند، هرگز امیدی به رفع موانع تکامل عقلانی و روانی و تقلیل درد های خانمان سوز نخواهیم داشت.^{۷۸}

تکامل آدمی، خصوصیت شدیدی با احساس و گرایش به وحدت حیات و وحدت شخصیت دارد که هر چه زمان پیش می‌رود، این خصوصیت شدیدتر می‌گردد. بدون دریافت و تحقق بخشیدن به این وحدت که واقعاً می‌تواند هویت و مختصات حیات و شخصیت آدمی را تفسیر و توجیه نماید، ما انسانها، جر درک‌ها و تعقل‌ها و اراده‌ها و عواطف گسیخته، چیزی نخواهیم داشت. به عبارت روشن‌تر: هر یک از حیات و شخصیت آدمی، یک حقیقت است و در عین حال که هر یک از آن دو دارای ابعاد بسیار متنوعی است و بایستی هر یک از آن ابعاد به طور کامل از نظر شناخت و اشباع مقتضیات اش مورد توجه و تکاپو قرار گیرد، بایستی آن حالات وحدت که حیات و شخصیت انسان را مشرف به «خود» می‌سازد، هر چه کامل‌تر بوجود آورد. از بین رفتن وحدت حیات و وحدت شخصیت، از یک نظر، تفاوتی با عدم درک آن ندارد.

زیرا اگر وحدت حیات و وحدت شخصیت درک نشوند، هم قطعات گسیخته‌ی حیات قابل تفسیر و توجیه منطقی نخواهد بود، و هم قطعات گسیخته شخصیت او. ۷۹.

۱- ۱۴ - حیات و دفاع

اقیانوس کئی حیات، تلاطمی کرده [و] حباب‌هائی را بوجود آورده است. این حباب‌ها خواه کوچک و خواه بزرگ، خواه در وسط اقیانوس، خواه در کرانه‌های آن، در هر حال که باشند، پس از شکافتن و متلاشی شدن، در همان اقیانوس فرو می‌روند، ولی در فضای این اقیانوس صدایی الهی طنین انداخته است که [می‌گوید]: حبابها از موقعیت خود دفاع کنند و این دفاع آنها، به منزله احراز وجود در اقیانوس به شمار می‌رود. ۸۰.

حفظ و نگهداری حیات انسانها از دستبرد تمایلات «من بازان» حیات نشناس، به آن آسانی‌ها نیست که غالباً می‌خوانیم و می‌شنویم. ۸۱.

احساس ضرورت دفاع از حیات چه در برابر عوامل مزاحم طبیعت و چه در مقابل طغیانگری‌های ستمکاران، از مهمترین عوامل حیات شناسی انسان است که موجب شناخت ارزش و اهمیت آن می‌باشد و از این رو می‌گوئیم: ارزش و اهمیت خود حیات است که آدمی را به دفاع شدید و اکید از آن وادار می‌نماید، اگر چه خود دفاع کننده از آن غافل بوده باشد - مانند دیگر جانداران - و اگر انسان موفق شود از پدیده‌ی دفاع شدید از حیات، ارزش و اهمیت آن را دریابد، قطعاً می‌تواند بلکه همواره بطور اکید در صدد بر می‌آید از حیات خود بهترین بهره‌برداری‌ها را داشته باشد. ۸۲.

مراجعات مکتوب علوم اسلامی

۱- ۱۵ - حیات در گذرگاه تکامل

اگر بگوئیم حیات در گذرگاه تکاملی، تنها موجودیت آن جاندار را مطابق قانون می‌داند که با انفراد و تعیین خود به جریان می‌افتد و جاندار دیگری را جز خود به رسمیت قانونی نمی‌شناسد، چه زن باشد و چه مرد، این گفتار با اینکه در قلمرو جانداران که زندگی دسته‌جمعی طبیعی دارند، سازگار نیست، در عالم انسانها هم قابل تطبیق نمی‌باشد، زیرا انسانهای رشد یافته، در طول قرون و اعصار، به خوبی نشان داده‌اند که حیات در قالب آنان بر همه انسانها گسترده شده و واقعاً خود را جزئی از حیات دیگران دانسته‌اند.

وانگهی، اگر جریان تکاملی حیات آنچنانکه ما توقع داریم، فعالیت می‌کرد، امکان نداشت خود حیات بوسیله آلبرکامو‌ها و شوپنهاور‌ها و ابوالعلا‌ها و توماس هابس‌ها با خویشتن به مبارزه بر خیزند و از خود حیات پوچی حیات را نتیجه بگیرند و یا همه ابعاد تکاملی حیات را نادیده بگیرند و تنها جنبه‌ی قدرت تخریبی آن را بستانند. این سؤال واقعاً مطرح است که علت چه بوده که پدیده حیات در انسانها که بنا به عقیده تکاملیون از مراحل

ابتدائی به مراحل عالی تر در حرکتند، هرگز به عالی ترین والاترین پدیده های خود که «عدالت» و «حق» و «احساس تعهد» و نیل به «آزادی معقول» و تبدیل حیات طبیعی به «حیات معقول» است، گوش فرا نمی دهد؟^{۸۳}

۱ - ۱۶ - حیات؛ پدیده ای شوخی ناپذیر

مگر پدیده حیات را با «آزادی» و «می خواهم» های بی اساس بدست آورده ام که آن را بازیچه ای «می خواهم» های بی اساس - با روپوش آزادی - قرار بدهم؟ این حیات، همان حقیقت الهی است که به من داده شده است، این «داده شده ای جبری» با فریادی که از درون آن شنیده می شود، می گوید: همانطور که نمی توانی بگویی من نیستم، نمی توانی بگویی من بی هدفم و نمی توانی بگویی: در این جهان سترگ که همه اجزای آن در حرکت قانونی بسر می برند، فقط من آزادم که بتوانم نتیجه بیهودگی حیات را بر خود تلقین نمایم.^{۸۴}

باید بدانیم این حیات، یک قطعه سنگ بیرون از ذات انسانی نیست که بتوان «انچنان که هست» را از «آنچنان که باید» آن، تفکیک کنیم، زیرا سنگ را می توان تحت سلطه و مدیریت انسان زنده قرار داد که آن را به هر نحوی که می خواهد، بردارد و بگذارد، این حیات است، پدیده ای است که عامل و معمول و ادراک کننده و ادراک شونده و سلطه گر و مورد سلطه قرار گرفتن و سازنده و ساخته شده در آن، اتحاد پیدا می کنند. اینجا، جای شوخی نیست، شوخی هایمان را در اشعار خیال پرور بکار ببریم، نه در این پدیده شوخی ناپذیر.^{۸۵} با حیات جدی که تا ابدیت کشیده خواهد شد، نمی توان شوخی کرد و کسانی که قدرتی بدست آورده اند، نباید این پدیده بسیار با اهمیت را وسیله ی زور آزمائی قرار بدهند. قدرتها برای تقویت و تنظیم این حیات و آماده ساختن برای ابدیت است، نه برای تخریب آن.^{۸۶} عامل پیدایش خلاقیت ها و ابتکارات، همان عامل بزرگ حیات است که پس از توجه به ارزش حیات به وجود می آید و انسان آگاه، اعتقاد قلبی بزرگ پیدا می کند که با این حیات نمی توان شوخی کرد و این، آن پدیده ای نیست که چیز دیگری را بتوان جانشین آن قرار داد. بر این اساس، بایستی، بهر شکل و وسیله ای که ممکن است، استعداد های نهفته در آن را به فعلیت در آورده و از این امانت بزرگ الهی، بهره برداری نمود.^{۸۷}

۱ - ۱۷ - حیات و سیر شدن از آن؟!

برای فهم معنای نظم عالی هستی، و جریان حکمت خداوندی در آن، باید عینک

«حیات محوری» را از چشمان خود برداریم.^{۸۸}

پیش تر گذشت که حیات طبیعی انسان، یک حده طبیعی دارد که اگر آن حده مراعات و تأمین گردد، عوامل لذت و خود حیات، به اجبار خود را به انسان تحمیل نمی کند.^{۸۹}

باری، حیات حقیقتی است که هیچ کس از آن سیر نمی‌شود. می‌توان گفت: این خاصیت ذاتی خود حیات است که ضروری بودن ادامه‌ی خود را از درون خود می‌جوشاند، همانگونه که مقاومت در برابر عوامل مرگ و نابودی آن نیز، یک پدیده و به عبارت صحیح‌تر: یک فعالیت ذاتی است. از این رو هیچ انسانی، بلکه هیچ جاندار، نمی‌تواند از حیات خود سیر شود.^{۹۰}

این امتیاز در پدیده حیات، بسیار قابل توجه است که اگر اختلال روانی موجب تیره و تار شدن قیافه‌ی حیات نگردد، و موجب کدورت و تلخی چشمه سار حیات نباشد، هرگز احساس سیر شدن از آن بوجود نمی‌آید. حیات در هر حال و در میان هرگونه عوامل محیطی، فعلیت و دوام خود را می‌خواهد. مقصود از «می‌خواهد»، خواستن و اراده به معنای معمولی آن نیست، بلکه مقصود جوشش و تحرک ذاتی حیات برای فعلیت و ادامه خویشتن می‌باشد.^{۹۱}

۲ - حیات معقول

۲-۱ - اقتضای منطق واقعی

آنچه که منطق واقعی حیات اقتضا می‌کند، کوشش دائمی برای ادامه‌ی حیات با صیانت تکاملی ذات است که نام دیگرش «حیات معقول» است، خواه در جایی باشیم که رسمیت قانونی در آنجا داریم و اکثریت مردم با ما هماهنگ‌اند، و خواه در جایی بیگانه باشیم که در برابر اکثریتی قرار گرفته‌ایم.^{۹۲}

۲-۲ - حق و حیات معقول از تحقیقات کامپیوتر علوم بشری

پس از بررسی‌ها و تحقیقات لازم برای پیدا کردن یک راه هماهنگ کننده، چیزی جز طرح «حیات معقول» وجود ندارد و با طرح این نوع حیات است که می‌توان تلاش‌ها و امتیازات بشری را که بدست می‌آورند، تفسیر و توجیه نموده و موانع تکامل عقلانی و روانی را از پیش پای این موجود برداشت.^{۹۳}

بر همین قیاس، هر پدیده‌ای که برای حیات معقول اثر مثبت دارد، حق است یعنی: حق آن شایستگی و بایستگی است که مفید برای حیات معقول در همه‌ی ابعاد آن است ...

۲-۳ - حیات معقول؛ پدیده‌ای عینی

حیات معقول را نمی‌توان در ابهامات نسبیّت‌ها و پیچیدگی‌ها رها ساخت، زیرا هر لحظه از زندگی آدمی، یک پدیده‌ی مشخص و عینی است که باید از مجرای کاملاً مشخص عبور نماید.^{۹۴}

به باور استاد: جز حیات معقول، هیچ نوع از زندگی‌ها قابل عرضه به خداوند نیست. زندگی

غوطه ور در شهوات و هوس‌های شیطانی و مبتنی بر قدرت پرستی و خود محوری را نمی‌توان به خدانندی که بوسیله‌ی وجدان‌ها و عقول انسان‌ها و بوسیله‌ی پیامبران دوری از آنها را دستور می‌دهد، مربوط ساخت. ۹۵

۲-۴ - تعریف حیات معقول

جلد هشتم ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، نمایش اوج طلوع و اقتدار علمی خورشید «حیات معقول» است و در بالاترین افق قرار گرفتن آن. ارائه‌ی تعریفی دقیق‌تر، موشکافی و کالبدشناسی تمام زوایا، توضیح فضا، تبیین ضرورت، تشریح چگونگی و صورت‌ها و... مسائلی است که قطعاً تفکرات و اندیشه‌های جداگانه و مفصل‌تری از طرف مؤلف روی آن‌ها انجام شده است. ۹۶

چون آوردن تمامی مطالب یاد شده در این جا مقدور نیست، بر این اساس، تنها به خلاصه‌ی مقداری از بخش‌های مهم اشاره می‌کنیم:

تعریف حیات معقول عبارت است از: حیات آگاهانه‌ای که نیروها و فعالیت‌های جبری و جبرنمای زندگی طبیعی را با برخورداری از رشد و آزادی شکوفان در اختیار، در مسیر هدف‌های تکاملی نسبی تنظیم نموده، شخصیت انسانی را که تدریجاً در این گذرگاه ساخته می‌شود، وارد هدف‌های اعلای زندگی می‌نماید. این هدف اعلا، شرکت در آهنگ کلی هستی وابسته به کمال برین است. ۹۷

۳ - چیستی زندگی

۳-۱ - جدی‌ترین سؤال در پهنه‌ی تفکر و علوم اسلامی
چیستی زندگی، شاید جدی‌ترین سؤال بشر در پهنه‌ی تفکر باشد. پاسخ به این سؤال، بیش از اینکه جواب تلقی شود، عمدتاً نشانگر ذهنیت و نحوه‌ی نگاه شخصی است که در آن خصوص سخن می‌گوید.

به گمان استاد جعفری، بحث از چیستی زندگی جدی‌ترین رکن سخن گفتن از فلسفه و هدف زندگی است، زیرا: شناخت هدف زندگی به بررسی اجمالی خود زندگی نیازمند است. بدون این بررسی، زندگی ارزش ادامه دادن ندارد، چنانکه سقراط گفته است. ۹۸

۳-۲ - لزوم تحدید دقیق

زندگی - و نیز مقولاتی مانند قانون، آزادی و... - از آن مفاهیم عمومی هستند که در بررسی‌های علمی، به هر شکلی که مناسب باشد، باید مشخص‌تر شوند، به همین جهت است که ما باید معنای مشخص‌تری را برای دو مفهوم مزبور در نظر بگیریم تا نتیجه مسئله روشن‌تر بوده باشد.

۳-۳ - اهمیت نحوه‌ی سؤال از زندگی

اینجاست که استاد از زندگی به طور عام تعبیر به حیات نموده ۹۹ و نحوه‌ی سؤال از زندگی را در کشف و فهم مسیر و مقصد زندگی، بسیار جدی ارزیابی می‌کند و این همان چیزی است که بیشتر مورد اشاره قرار دادیم؛ ذهنیت و زاویه دید: این مسئله را فراموش نمی‌کنیم که کیفیت سؤال از هدف و انگیزه آن با چگونگی تفسیر زندگی رابطه مستقیم دارد.^{۱۰۰}

چنین می‌شود که از نظر استاد، سؤالی که برای یک رادمرد با عظمت در فلسفه زندگی مطرح می‌شود، غیر از سؤالی می‌گردد که برای یک آدم فرومایه تبهکار مطرح می‌گردد.^{۱۰۱} این از آن روست که به باور علامه فقید: تحقیق و تصفیه‌ی هر سؤال، مانند پاک کردن گرد و غبار از روی پاسخ آن سؤال است.^{۱۰۲}

۳-۴ - زندگی در برابر سه نوع پدیده

به طور کلی، زندگی آدمی پدیده خاصی است که همه چیز و در همه احوال و اوضاع نمی‌تواند تأثیر مثبت در آن داشته باشد. بلکه بعضی چیزهای برای زندگی مثبت و دسته‌ای از چیزها حالت بی طرفی دارند. بنابراین، حیات آدمی در جریان خود، در برابر سه نوع پدیده قرار می‌گیرد:

نوع یکم - پدیده‌های مثبت، مانند خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها...
نوع دوم - پدیده‌های منفی، مانند هر چیزی که به بعد جسمانی او آسیب وارد سازد نوع سوم - پدیده‌های بی طرف که عبارتند از: حقایقی که زندگی بی نیاز از آنها، جریان عادی خود را طی می‌کند، مانند حرکت به سوی یکی از کرات فضائی فقط برای اشباع حس کنجکاوی.^{۱۰۳}

۳-۵ - زندگی طبیعی و احساس ملایم آن

قرار گرفتن نا آگاه در جویبار زندگی، حرکتی است با احساس ملایم زندگی که جاندار به طرف آن می‌خزد و احساس نا ملایم زندگی که از آن می‌گریزد. این توجیه خودکار، مختص زندگی طبیعی است که یک محصول ظریفی از تفاعل مواد و خواص آن می‌باشد. این محصول ظریف، با هفت میلیون چرا به حرکت در راه خود ادامه می‌دهد، بدون آگاهی به مصالح ساختمانی که آن را می‌سازد و بدون آگاهی از اینکه از آن مصالح چه می‌توان ساخت، یک پدیده‌ی وابسته است که نمی‌تواند برای استقلال هویت خود، حسابی باز کند.^{۱۰۴}

۳-۶ - زندگی، بینائی و هشیاری

آگاهی به اینکه: من زنده هستم، غیر از قرار گرفتن نا آگاه در جویبار زندگی است که همه‌ی

جانداران از آن برخوردار هستند. ۱۰۵ بدون بینائی و هشیاری، زندگی حقیقی وجود ندارد. وقتی می‌گوئیم: «بدون بینائی و هشیاری، زندگی حقیقی وجود ندارد»، یک قضیه‌ی ذوقی را مطرح نمی‌کنیم، بلکه حقیقتی را با نظر به ماهیت حیات - تا آنجا که برای بشر از این پدیده (حیات) قابل شناخت است - مطرح می‌نمائیم.

شاید در تعریف رسمی زندگی از دانشمندان و فلاسفه‌ی قدیم و جدید شنیده باشید که می‌گویند: حیات یعنی احساس و حرکت و اراده. یعنی حیات تا آنجا که برای ما قابل درک است، دارای سه رکن اساسی مزبور است و با فقدان هر یک از آنها، یا تضعیف و تقویت آن، رکنی از حیات مفقود یا ضعیف و قوی می‌گردد، زیرا حیات اگر چه امری بسیط است، ولی نوع بساطت آن، می‌تواند با شدت و ضعف سازگار بوده باشد، مانند بساطت دو رکن از ارکان سه‌گانه (احساس و اراده) که برای حیات ضروری است، زیرا «احساس» قابل تجزیه و ترکیب فیزیکی نیست، چنانکه اراده هم قابل تجزیه و ترکیب فیزیکی نمی‌باشد. ۱۰۶

۴ - سخنی در زندگی ایده‌آل

۴ - ۱ - معنای ایده‌آل

کلمه ایده‌آل، دارای معانی متعددی است که در کتب لغت مطرح می‌شود. از آن جمله است: افکار، آرزوی باطنی، فلسفه یا فرضیه‌ای که معتقد است افکار و تصورات صرفاً زائیده‌ی حواس و محسوسات است، بحث در تصورات، مبحث فکریات، خیال، طرز فکر، سنخ فکری، نظر، علم تصورات و اندیشه‌ها، علم خیال، هدف، منظور، هدف آرزوی مطلوب. ۱۰۷

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۴ - ۲ - تعریف زندگی ایده‌آل

استاد، زندگی ایده‌آل را تکاپویی آگاهانه می‌داند:

اگر در تعریف زندگانی ایده‌آل، با دقت بیشتری بیندیشیم، خواهیم دید که اساسی‌ترین عنصر زندگانی ایده‌آل، همان تکاپو و کوشش است که در خمیره‌ی موجودیت انسانی نهاده شده است. ۱۰۸

۴ - ۳ - مراحل زندگانی ایده‌آل

واقع این است که هر یک از مراحل زندگانی که در این تکاپو سپری شود، اشتیاق و ورود به مرحله‌ی بعدی آن افزوده می‌شود. رهبر این تکاپو، چیزی جز شخصیت انسان نیست. شخصیتی که سرچشمه‌ی آن ازلیت، گذرگاهش بی‌نهایت و کمال مطلوب آن نیز «ابدیت» است:

حقیقت ابدی که نسیمی از جلال و محبتش واقعیات گذران هستی را به تموج در آورده، چراغی فراراه پر نشیب و فراز ماده و معنا می‌افروزد. این است زندگی ایده‌آل. ۱۰۹

۴-۴ - زندگی ایده‌آل: ملاک خوبی و بدی

استاد در یکی از مباحث خود، «زندگی ایده‌آل» را ملاک خوبی و بدی معرفی کرده و می‌گوید: ملاک خوبی و بدی را بایستی با زندگی و حیات ایده‌آل خود مقایسه کنیم نه منفرداً و بطور استقلال.

زهر را نباید خورد، زیرا مزاحم زندگی است و از ستمگری نیز باید اجتناب کنیم، زیرا مخل حیات ایده‌آل ماست...^{۱۱۰}

۴-۵ - سه موضوع حرکت در زندگی ایده‌آل

این حرکت، در زندگانی ایده‌آل دارای سه موضوع است: مبدأ حرکت، جهت یا سمت حرکت، مقصد حرکت.

۴-۵-۱ - اصل مبدأ حرکت زندگی طبیعی

در زندگانی ایده‌آل، حرکت به‌عنوان جزء اول اخذ شده است. اصل مبدأ حرکت زندگی طبیعی را یا نمی‌توان در جهان طبیعت، بدون طرفداری از یک مکتب فلسفی تعیین کرد یا آنکه حداقل بسیار دشوار است، اما چون زندگی با قید ایده‌آل آگاهی انسان به «شخصیت» و عوامل طبیعی و انسانی است، بنابراین، ما می‌توانیم از یک نقطه نظر، مبدأ حرکت زندگانی ایده‌آل را تعیین کنیم.^{۱۱۱}

۴-۵-۲ - جهت حرکت زندگی ایده‌آل

موضوع دوم، جهت حرکت در زندگانی ایده‌آل است. استاد می‌گوید:

برای تصوّر اینکه در زندگانی ایده‌آل شخصیت برای رسیدن به مقصد نیازی به طی مسافت و مقصد ندارد، روایتی را در نظر می‌گیریم که می‌گوید: روزی حضرت موسی در مناجات با خدا عرض کرد: الهی کیف وصل الیک؟ قال الله قصدک لی وصلک لی. خداوندا! چگونه به درگاه ربوبی تو برسم؟ خداوند فرمود: قصد رسیدن به من، خود رسیدن به من است. بنابراین، هر لحظه از زندگانی ایده‌آل، مبدأئی و مقصدی جدید است. بلی زندگانی ایده‌آل، هر لحظه که پیش می‌رود، شخصیت را برای روبروشدن با واقعیات بیشتر که در زندگی ایده‌آل عالی‌تر دخالت دارند، آماده‌تر می‌کند. بنابراین می‌توانیم بگوئیم، جهت حرکت زندگانی ایده‌آل تکامل است که هر نقطه از آن، تکامل جدیدی را در بر دارد.^{۱۱۲}

مطالب مورد اشاره بایان کلام استاد قابل تطبیق است که می‌گوید: هر لحظه در صحنه‌ی

وجود انسانی، زندگی است و مرگی، مرگی است و زندگی. ۱۱۳

۴-۵-۳- مقصد حرکت زندگی

موضوع سوم در هر حرکت و تحول، «مقصد» است. بنا بر بیانات گذشته، جهت حرکت زندگانی ایده‌آل، کاملاً قابل احساس است:

دو مسأله‌ای که درباره مقصد حرکت زندگانی ایده‌آل وجود دارد، عبارتست از:

۱- ماهیت مقصد حرکت زندگانی ایده‌آل. ۲- تصویری درباره‌ی مقصد و مبدأ بدون فاصله. ۱۱۴

۵- جستاری از ایده‌آل زندگی

۵-۱- شمول و انگاره ایده‌آل زندگی

اما ایده‌آل زندگی، از نظر استاد عبارتست از آبیاری و شکوفان کردن آرمانهای زندگانی گذران از چشمه سار حیات تکاملی و انسان و جهان را در خود یافتن و شخصیت انسانی را در حرکت بسوی ابدیت به ثمر رسانیدن. ۱۱۵
در اینجا در همین خصوص، چندین موضوع مهم را که شایان دقت و تأمل بنیادین است، مورد اشاره قرار می‌دهیم:

۵-۱- الف- تفکیک ناپذیری ایده‌آل زندگی و زندگی ایده‌آل

نخستین چیزی که از این دو مقوله متفاوت قابل درک است، عدم انفکاک «زندگی ایده‌آل» از «ایده‌آل زندگی» است. از این روست که می‌توان طرح این هر دو را از تفکرات پیشرو استاد جعفری محسوب داشت که عنوان و معنوی آن، موشکافانه بوده و معرفت بار است.

۵-۱- ب- «انسان و جهان را در خود یافتن»

امری که در تعریف استاد بر ایده‌آل زندگی، شایان دقت بسیار است، موضوع «انسان و جهان را در خود یافتن» است. دلیل استاد برای این موضوع البته جدی، نیروی توجه و گرایش انسانی است که هیچ‌گونه حد و مرزی نمی‌شناسد و از این روست که انسان می‌تواند تمام انسانها و جهان را در خود دریابد. و برای آنکه بداند آیا این موضوع یک خیال محض است یا بهره‌ای از حقیقت دارد، می‌تواند در دون خود به بررسی پردازد که آیا وقتی رئیس یک خانواده خردمند اظهار می‌دارد تمام افراد خانواده در قلب من جا دارد، و تربیت و تنظیم معاش و پیشبرد شخصیت آنها را در درون خود مانند جریان خون احساس می‌کند، راست می‌گوید یا دروغ؟ وقتی شخصی مثل گاندی می‌گوید، وجدان چهار صد میلیون انسان را در درونم می‌یابم، آیا دروغ می‌گوید؟ ۱۱۶

موضوع محتومی که وجود دارد، این است که عظمای بشری در این قبیل قضایا و گزاره‌های وجدانی، حقیقتی را اظهار می‌دارند که در درون خود می‌یابند. بنابراین طبق اصل، امکان دریافت جهان و انسان در قعر وجود انسانی وجود دارد. اما باید دید ایده‌آل چیست؟

۵-۱-ج - اقسام ایده‌آل‌ها و عوامل گرایش به سوی آنها

از نظر گاه علامه جعفری، ایده‌آل‌هایی که برای مردم جلوه می‌کند، دو قسم عمده دارد: ۱ - ایده‌آل‌های فردی ۲ - ایده‌آل‌های اجتماعی. ۱۱۷ از این هر دو نوع ایده‌آل، موارد زیر را می‌توان نام برد: ۱ - ثروت ۲ - عشق به زیبایی ۳ - مقام ۳ - دانش ۴ - شهرت ۵ - محبت ۶ - هنر. ۱۱۸

روشن است که این مواد و موارد، از حیث ارزش موضوعی متفاوت بوده و گوناگون هستند. مثلاً محبت و آزادی، از مواد بسیار با ارزش هستند. شهرت پرستی - [البته به غیر] عنوان نیک‌نامی - و ثروت - بدون در نظر گرفتن محصول آن - فوق‌العاده بی ارزش و بلکه مضر است. ۱۱۹

برای عدم ایده‌آل تلقی شدن مواد مزبور، دو دلیل عمده وجود دارد:

الف - نسبی بودن آن مواد که بطور محسوس و منطقی، برای هر شخص آگاهی روشن است.

ب - عظمت بی نهایت «من انسانی» که در سی به سوی کمال، هرچ حدی و مرزی نمی‌شناسد. ۱۲۰

به عقیده‌ی استاد جعفری، پنج عامل موجب گرایش روانی به سوی مطلق ایده‌آل است که هر یک دارای توضیحی شافی و مخصوص به خود است. عوامل مزبور عبارتند از: ۱ - حرکت و تحول در سطح طبیعی «من». ۲ - احساس اشتیاق به کمال ۳ - وجود اصول فطری ۴ - «می‌خواهم» و عدم اشباع آن در صورت فقد ایده‌آل و ۵ - تمایل به شخصیت. ۱۲۱

۵-۱-د - زندگی ایده‌آل و تکاپو

بنا بر آنچه گذشت، زندگی ایده‌آل زندگی است برآمده از تکاپو و تحرک، چون ایده‌آل لزوماً بایستی آن طعم و ضرورت را داشته باشد که در راهش دست‌کم برای مدتی، تکاپو حاصل شود: از اینجاست که می‌گوئیم اساسی‌ترین خاصیت ایده‌آل تحرک آن است، زیرا روح متحرک ما آن را می‌خواهد. ۱۲۲

۵-۱-پ - ایده‌آل: فردی یا اجتماعی؟!

ایده‌آل مطرح شده برای زندگی، اصولاً فردی یا اجتماعی صرف نیست، بلکه فردی -

اجتماعی است. چرا که اجتماع غیر از ترکیب و تفاعل افراد چیز دیگری نیست.^{۱۲۳} استاد برای این شمول در هر دو قلمرو فرد و اجتماع، هفت دلیل اقامه کرده است که به ترتیب عبارتند از: سطح طبیعی اجتماع، اصل تازه گرایی، احساس اشتیاق به کمال، اصل فطری وجود، یک می خواهم به معنای عمومی، تمایل به داشتن شخصیت، هماهنگ کردن نقاط مثبت و منفی زندگانی.

۶ - انسان و زندگی

۶-۱ - حیات در مسیر موجودیت آدمی

حیات اگر چه یک پدیده‌ی ساده‌نماست، ولی در آن هنگام که در موجودیت آدمی به فعالیت می‌پردازد، صدها مختص شگفت‌انگیز که فاصله‌اش تا ماده و قوانین ماده به مرحله‌ی تضاد می‌رسد، بوجود می‌آورد.^{۱۲۴}

۶-۲ - ریشه‌های زندگی بشری در پهنه‌ی تاریخ

در بازکاوی زندگی انسان، استاد ما را به مطالعه ریشه‌های زندگی عام بشری در پهنه تاریخ ارجاع می‌دهد:

- سؤال از فلسفه و هدف حیات، از نظر تاریخی، مساوی با تاریخ هشیاری آدمیان است...^{۱۲۵}
- به یک معنی، تفسیر زندگی انسان احتیاج به ورق زدن تمام تواریخ گذشته‌ی انسانی دارد، یا اینکه بایستی هر آنچه از انسانها تاکنون به این کروی خاکی قدم گذاشته‌اند، یک انسان بوده باشد و آن انسان خود را مطالعه و زندگی را تفسیر کند.^{۱۲۶}

این از آن روست که ما باید ببینیم، در باره‌ی زندگی با کدامین واقعیات روبرو هستیم چرا که واقعیاتی که در قلمرو زندگی دیده می‌شود، اموری فراوان است از قبیل احساس، حرکت، تغذیه، خوابیدن، یا آسایش به طور عمومی، تناسل، تکاپو برای حفظ زندگی و فعالیت دینامیسم زندگی بری بقا.^{۱۲۷}

اغلب متفکرین در هر مکتب و گروهی، درباره‌ی مسائل مربوط به زندگانی انسان، مطالب گوناگون و متضادی می‌گویند، از این رو وظیفه‌ی یک دانش پژوه مشتاق به درک واقعیات، ایجاب می‌کند با ملاحظه‌ی آراء و عقاید گوناگون دیگران، فعالیت و کوشش فکری کند و در حدود امکانات خود، از واقعیات بهره‌ور شود.^{۱۲۸}

۶-۳ - تفاوت زندگی کاوی‌های گذشته و امروز

از دید استاد، زندگی کاوی در دوران‌های گذشته دارای ابعادی پر جلوه‌تر بوده است: زیرا جهان هستی برای آنها عظمت و شکوه و جلالی داشت که آنان را وادار به احتیاط^{۱۲۹} در بحث می‌نمود.^{۱۳۰}

امروزه سخن گفتن از فلسفه‌ی حیات، اُبّهت دیرینه خود را از دست داده است.

۶-۳-۱ - ماشینیزه شدن زندگی

ایشان این موضوع را به ماشینیزه شدن حیات و زندگی ارتباط می‌دهند و در این میان نقش متفکرین سطحی نگر نقش مهمی بوده است^{۱۳۱} :

زندگی ماشینی، انسان را از انسان بیگانه کرده و به هیچ وجه، میان آنها شباهت ترکیب یک پیکر از اجزاء مربوط وجود ندارد، تا با از بین رفتن یک فرد، اگر چه نزدیک‌ترین فرد به انسان بوده باشد، فرد دیگری به گریه و ناله در آید.^{۱۳۲}

اینجاست که به حسب غربی بودن پدیده‌ی ماشین‌ریزاسیون، نظریه‌ی جالبی از سوی استاد علامه مطرح می‌شود و آن اینکه: انسان غرب، در تلاش برای فوق بشر شدن، نتیجه‌ای بجز «غیر بشر شدن» نگرفته است، چون از خدا دور شده است.^{۱۳۳}

از نظر استاد، فلسفه و هدف زندگی هرگز در مظاهر تمدن و ترقی خلاصه نمی‌شود: مثلاً وسیله حرکت سریعی مانند هواپیما، برای آن ساخته نشده است که زندگی انسانی را فدای خود بسازد، بلکه برای آن است که وقتی آدم زنده به حرکت سریع برای وصول به مقصد احتیاج به هواپیما داشته باشد، در اختیار او قرار گیرد.^{۱۳۴}

۶-۴ - دیدگاه‌های نارسا

نتیجه‌ی روشنی که از این موضوع گرفته می‌شود، این است که نظریاتی مثل:

- زندگی فقط تنازع در بقاست،
- زندگی عبارتست از چشیدن لذایذ و دور رفتن از آلام،
- زندگی عبارتست از خدمت به اجتماع،
- زندگی عبارتست از دانش صرف،
- زندگی یعنی زیستن در خدا،

همه‌ی اینها، بیان یک عده مظاهر محدود زندگی انسانی است که با آگاهی همه جانبه به طبیعت و انسان، فوق‌العاده نارسا بوده و ما را از شناختن زندگی و هدف آن، دور خواهد کرد.^{۱۳۵}

۷ - تفسیر زندگی و لزوم آن

هنری لوکاس: زندگی از اسرار ناگشودنی است.^{۱۳۶}

۷-۱ - حیات، هدف، تفسیر حیات

برای پیدا کردن هدف اعلاّی حیات، باید حیات را تفسیر کرد. شناسائی حقیقت و ابعاد حیات، بدون در نظر گرفتن هدف اعلاء، پاسخگوی سؤال اصلی ما نخواهد بود. چرا که

بدون تفسیر صحیح حیات، پیدا کردن هدف اعلای حیات امکان پذیر نیست. ۱۳۷

اگر ما درباره هدف‌های عالی زندگی بزرگترین اندیشه‌ها را به کار اندازیم، آنگاه عالی‌ترین هدف‌ها را برای حیات تعیین کنیم، مادامی که خود حیات را شناخته باشیم، اندیشه‌های ما جز خیالات و صرف وقت بیهوده چیزی نخواهد بود و بالعکس، اگر همه‌ی ابعاد حیات را از دیدگاه علمی محض بشناسیم، ولی محصول و هدف اعلای آن را درک نکنیم، بهره‌برداری ما از حیات، در حدود غرایز و فعالیت نیروهای معمولی آن، نتیجه‌ای نخواهد داد. برای اثبات اینکه حیات بدون فعالیت‌های هدف‌گیری ماهیت خود را از دست می‌دهد، کافی است به اساسی‌ترین عنصر حیات که عبارتست از پدیده‌ی «می‌خواهم»، توجه کنیم. ۱۳۸

۷-۲- کیفیت زندگی و لزوم پاسخی معقول

در این دنیا، کسان زیادی انسان نام گرفته و عده زیادی ادعای حیات و زندگی می‌کنند. اما آیا برآستی همه‌ی آنها در آنچه به آن مشهور شده‌اند، یکسانند؟ می‌پذیریم که در مفهوم عام حیات، همه سهیم و شریکند، اما در انصاف واقعی و محتوای روحانی انسانیت، هرگز چنین نیست و بقول پروین اعتصامی:

همه را زنده می‌نشاید گفت «زندگی» نام و نشانی داشت. چیزی که هست، ما برای اطلاق عنوان والا و ارزشمند «انسان» به موجودات مختلف اجتماع، و نیز اعطای صفت «زندگی» به هر تشکلی که مثل قارچ خورو کسانی را چند صباحی دور هم جمع می‌کند، به معیارهای دقیق‌تری نیازمندیم. ۱۳۹

در این راستا استاد جعفری می‌گوید:

هر کسی بایستی پاسخی معقول برای کیفیت زندگی خود تهیه نماید. یعنی پاسخی به انتخاب راه‌ها و چگونگی‌های زندگی، نه اصل آن که به هیچ وجه به آگاهی و اختیار او مربوط نیست.

این مسئولیت کشف می‌کند که پدیده‌ی زندگی، حقیقتی است مولد که چگونگی اراده و برخورداری از آن، تحت اختیار آدمی است، ولی چنانکه بوجود آوردن آن مربوط به میل و خواست انسان نیست، همچنین نابود ساختن این حقیقت، برای او مجاز نیست. نابود ساختن زندگی که مبارزه با مشیت خداوندی است، دوشکل دارد: شکل یکم - خودکشی. شکل دوم - خودشکنی و پستی و ذلت که آدمی بر خود روا دارد. ۱۴۰

۷-۳- آیا زندگی قابل تفسیر است؟

استاد جعفری، چون زندگی را از مقوله کیفیت معرفی می‌کند - از حیث نفس الامر و از حیث نمود و فعالیت‌ها - بنابراین، معتقد است که اصولاً فیزیک و هیئت شکلائی زندگی‌ها، قابل تفسیر نیست. عبارت استاد در این زمینه اینگونه است:

اگر بخواهیم زندگی را مانند یک پدیده فیزیکی تفسیر کنیم، کار و کوشش بیهوده‌ای انجام داده‌ایم.

۷ - ۴ - چرایی ناتوانی از تفسیر زندگی

از نظر استاد، کسانی مانند پیامبران الهی نیز در تفسیر واقعی و حقیقی زندگی - از این حیث - ناتوان بوده‌اند. استاد با استشهاد به آیه‌ی «قل الرّوح من امر ربّی» اظهار می‌دارد: آیه فوق صریحاً عالی‌ترین جلوه‌ی حیات را غیر قابل شناخت معرفی می‌کند. حقیقتی که مرتبه‌ی عالی‌اش غیر قابل شناخت نبود، مرتبه‌ی پائینش کاملاً روشن نخواهد شد.^{۱۴۱}

۷ - ۵ - قاعده ثابت عقل

در هیچ زمان و هیچ اجتماعی، زندگی سالم و معنوی را نفی نمی‌کنند.^{۱۴۲} از این سخن که بگذریم، قاعده‌ی ثابت عقل این است که آدمی یک هدف اعلی‌تر برای زندگی خود تعیین نماید و آن گاه، همه‌ی حرکات مغزی و روانی و عضلانی خود را با انتخاب هدف‌های نسبی - که گاهی بعنوان وسیله منظور می‌شوند - با آن هدف توجیه نماید. کسی که از این قاعده ثابت عقلانی تخلف نماید، قطعی است توانائی تفسیر و توجیه حیات خود را ندارد و کسی که توانائی توجیه زندگی خود را ندارد، چنانکه همه مردم دنیا را با چشم وسیله می‌نگرد، خود او هم ناآگاهانه وسیله‌ی ناآگاه غرایز درونی و نیروهای برونی خواهد بود.

پراکندگی در هدف‌گیری در زندگی، نتیجه‌ی ناتوانی از تفسیر و توجیه زندگی است که یکی از مختصات اساسی آن، گم شدن، و دست و پا زدن در تاریکی‌هاست و فریب خوردن از دروغ‌ها.

این جریان را به این ترتیب هم می‌توان بیان کرد: فریب دروغ را خوردن، و در تاریکی‌ها دست و پا زدن، نتایج قطعی ناتوانی از تفسیر و توجیه زندگی است و ناتوانی از تفسیر و توجیه زندگی، معلول گم کردن هدف اعلی‌تر زندگی است و گم کردن هدف اعلی‌تر زندگی، معلول سبک سری و رنگانگ شدن و تحت تأثیر قرار گرفتن شخص در برابر اعتقادات و تفکرات و خواسته‌ها و روش‌های متضاد و متناقض می‌باشد.^{۱۴۳}

۸ - فلسفه و هدف زندگی

۸ - ۱ - آنچه راه می‌گشاید

در این میان، تنها چیزی که بخشی از راه را می‌گشاید، هدف زندگی است و آگاهی از آن: - خمیرمایه اصلی عبارتست از آگاهی به هدف زندگی. هدفی که با تلاش نامحدود، قابل تحصیل است.^{۱۴۴}

- به طور کلی، می‌توانم گفت: در گذرگاه تاریخ، هر فرد هشیاری که در پهنه تلاقی خطوط ماده و حیات برای کمترین لحظات، توانسته است «من» خود را از غوطه و رشدن در شادی و اندوه و کشش‌های ضروری حیات بالاتر بکشد، و حیات را برای خود بر نهد، فوراً سؤال از هدف و فلسفه زندگی برای او مطرح شده است. ۱۴۵

۸ - ۲ - اشاره به یک خاطره، از یک سخنرانی

استاد می‌گوید:

در تاریخ ۲۵ اسفند ۱۳۵۲، بنا به دعوت دانشکده‌ی علوم دانشگاه مشهد، درباره‌ی فلسفه‌ی زندگی سخنرانی نمودم.

در آغاز سخنرانی این مطلب را مطرح نمودم: حضار عزیز، من نمی‌توانم فلسفه زندگی را به شما توضیح دهم، بلکه تنها سؤال از فلسفه و هدف زندگی را تا حدودی مورد تشریح و تحلیل قرار خواهم داد، زیرا درک فلسفه و هدف زندگی، مربوط به آن است که آیا زندگی شما به خود شما مربوط است و احساس می‌کنید که شما زنده‌اید یا نه؟

اگر زنده‌اید و این زندگی شما آلبومی پر از عکس و امضای انسانهای دیگر و عوامل طبیعت نیست، بلکه به خودتان مستند است، شما در این صورت، در فلسفه و هدف زندگی غوطه و رید و اگر زندگی شما به خودتان مربوط نیست، بلکه هویت شما جایگاه متراکم شده‌ای از رویدادهای انسانی و طبیعی و جبری است، این زندگی نه فلسفه‌ای دارد و نه هدفی، زیرا شمایمی وجود ندارد تا زنده باشید و فلسفه و هدف آن را بجوئید، حتی در این صورت، احساس حیات شما هم، یا اعتیادی است و یا عکسی و امضائی از دیگران می‌باشد. ۱۴۶

۸ - ۳ - سریان هدف

استاد قائل به سریان هدف است؛ آن‌جا که می‌گوید:

با اینکه موجودیت طبیعی و روانی انسان، حداقل از آغاز همزیستی اجتماعی تاکنون، تفاوت اساسی نکرده است، با این حال، می‌توان گفت: با مطالعه شرایط و زمینه‌ی روبنای حیات، هر فرد و اجتماعی، فلسفه و هدف مخصوصی برای آنان مشاهده می‌شود. ۱۴۷

سریان مزبور، در این کلام بهتر و بیشتر قابل درک است که بدون احتیاج به درک حقیقت حیات و فلسفه‌ی کلی آن، تمام انسانهای کوه‌ی خاکی، از نخستین روز زندگی تاکنون، هر کاری انجام داده‌اند، انگیزه و هدف آن را در حال اعتدال مشاعر مغزی، دریافته‌اند:

هر یک از کارهایی که نقطه‌ی معینی از حیات را اشغال می‌کند، تابع هدف است و هر کس اجمالاً یا تفصیلاً، به آن هدف‌ها، آگاهی داشته و به سوی آنها تحریک شده و به دستشان آورده است. ۱۴۸

۸ - ۴ - تعریف هدف

هدف عبارتست از آن حقیقت منظور که آگاهی و اشتیاق بدست آوردن آن، محرک انسان به سوی انجام دادن حرکات معینی است که آن حقیقت را قابل وصول می‌سازد. ۱۴۹
بنظر می‌رسد این تعریف، رویکردی فلسفی دارد. از نظر استاد به طور کلی، هر هدفی چهار جنبه دارد: جنبه درون ذات، جنبه برون ذات، خارج از موقعیت فعلی انسانی، دو جنبه جبری و اختیاری وصول به هدف. ۱۵۰

۸ - ۵ - انگیزه سؤال از فلسفه و هدف زندگی

چرایی سؤال از فلسفه و هدف زندگی لزوماً نشأت گرفته از انگیزه و انگیزه‌هایی است. در خصوص زندگی، استاد انگیزه سؤال از هدف زندگی را منحصر در چهار مقوله زیر می‌داند: زمینه‌ی منفی حیات، زمینه‌ی مثبت حیات، زمینه‌ی عارضی و ثانوی حیات، زمینه‌ی بی طرف. ۱۵۱
تمام انواع چهارگانه در یک پدیده مشترکند و آن این است که در هر حال، جستجو درباره‌ی ماهیت حیات و درک هدف آن، نیازمند بیرون آمدن و نظاره‌ی جوینده به حسب اختلاف انواع چهارگانه متفاوت است. ارائه‌ی مباحثی گسترده و شافی در خصوص این هر چهار نوع، از مباحث زندگی کاوانه علامه جعفری به شمار می‌رود که در اینجا، مجال برای بازنگری و درنگ آنها وجود ندارد.

۸ - ۶ - وقتی با سؤال هدف زندگی مواجه می‌شوید

به عقیده‌ی استاد، وقتی که با سؤال هدف زندگی مواجه می‌شوید، معنای زندگی را به طور شایسته بدانید، آن گاه، متوجه شوید که سؤال از هدف زندگی، مسئله‌ای است که آفریننده زندگی در ذهن شما وارد کرده است. چنین سؤالی را هرگز نمی‌توان با پاسخ‌های ناشی از معلوماتی که خود از آثار و معلولات زندگی است، حل و فصل کرد. ۱۵۲
اگر بخواهیم سؤال از هدف زندگی را دقیقاً مورد توجه قرار بدهیم، خواهیم دید: تا یک انسان از خود متن زندگی بالاتر نرود، و زندگی را برای شناسائی علت و تشخیص علت و هدفش در مقابل مغز خود ننهد، سؤال مزبور هرگز با او، یا او با آن سؤال، هرگز سروکاری نخواهد داشت. آیا بالاتر از حیات رفتن و زندگی را رو در روی خود قرار دادن، ریشه‌ی ماوراء طبیعی ندارد؟ ۱۵۳

اساساً این یک قانون پایدار و اساسی است که توقع حیات از خود حیات معمولی که خور و خواب و شهوترانی و طرب و تحرک با نیروی خودخواهی است، حیات را در لهُو و لعب و آرایش خلاصه می‌کند و ورانه‌ی زباله‌دان تاریخ می‌نماید.

هدف حیات را بالاتر از خود پدیده‌های زندگی کف آسا بدانید، و گرنه برای تفسیر و منطقی نشان دادن هدف حیات، در شاعری و فلسفه بافی و خیال‌پردازی غوطه ور خواهید گشت و نتیجه‌ای جز پوچی زندگی به دست نخواهید آورد. ۱۵۴

۸ - ۷ - ماوراء طبیعی بودن سؤال از فلسفه و هدف زندگی

این نقطه عزیمت، مقدمه و اساس یکی از اساسی‌ترین برداشت‌های بنیادین علامه جعفری در فلسفه و هدف زندگی است و آن اینکه: استاد سؤال از فلسفه و هدف زندگی را، یک جستار ماوراء طبیعی می‌داند:

این درک در درون ذات آدمی است که می‌گوید به هیچ وجه نمی‌توانی هدف و فلسفه‌ی حیات را از همین ظواهر و پدیده‌ها مطالبه کنی و برای توجیه هستی خود بگویی از پدر و مادرم متولد شدم، می‌خورم و می‌آشامم و متلاشی می‌شوم و سپس دیگر هیچ!! اگر درون ذات ما با مشاهده‌ی همین نمودها قانع می‌گشت، ما هم می‌توانستیم حیات و هدف آن را در همین مشهوداتی که به دیوانگی امروز منجر شده است، تفسیر کنیم، پس سؤال از «کجا آمده‌ام، برای چه آمده‌ام و به کجا خواهم رفت»، نمی‌تواند بعنوان یک سؤال معمولی و با انگیزه معمولی تلقی گردد. ۱۵۵ در نتیجه، با تعمق کافی در ریشه‌ی حیات و سؤال از فلسفه و هدف آن، به این حقیقت می‌رسیم که سؤال مزبور، از مافوق مشاعر معمولی ماست که در طبیعت به وجود می‌آید و در آن غوطه ور می‌گردد و سپس نابود می‌شود. پس، این سوال کاملاً جنبه ماورای طبیعی دارد. ۱۵۶

۸ - ۹ - ماوراء طبیعی به چه معنا؟

شاید بتوان گفت مقصود از ماوراء طبیعی بودن این سؤال، در حقیقت اشاره به فرا طبیعی بودن آن می‌باشد و اینکه: این گزاره، یک گزاره‌ی عادی نیست که نگاه عادی بتواند از پس رفع و حل معضل آن بر آید. جالب اینکه استاد خود نیز به این موضوع تصریح می‌کند، آنجا که می‌نویسد:

مقصود ما از کلمه‌ی «ماورای طبیعت» آن مفاهیم ساخته و پرداخته افکار معمولی دور از درک منطقی یا سایر خیالات و مفاهیم پوچ نیست. بلکه مقصود، عالی‌ترین افق حیات است که همه‌ی افراد آگاه، آن را در می‌یابند و پرسش‌های اساسی خود را با آن دریافت، و پاسخ می‌گویند. به عبارت دیگر، این همان افق کلی حیات است که در ما فوق جزئیات و

پدیده‌ی زودگذر حیات قرار گرفته و دارای قوانین و اصول عالی است. ۱۵۷

۸ - ۱۰ - لذت یا ریاضت؛ کدامیک هدف است؟

استاد با این تعلیل که: «هدف زندگی یک فرد به هدف زیربنایی و واقعی تمام انسانها وابسته است»^{۱۵۸}، هدف بودن ریاضت و کارهایی از این دست را برای زندگی مردود می‌داند و همین طور لذت و لذت پرستی را:

- روی آوردن لذاذیذ به آستانه‌ی زندگی ما، جز پیراستن‌های در و دیوار زندگی طبیعی دچیز دیگری نیست. تفسیر مثنوی ج ۱۰ ص ۳۳۹

- انسان آگاه هرگز بر روی گمان‌های خود نمیتواند شالوده زندگی خود را بنا گزارد، مخصوصاً با توجه به اینکه نفس انسانی همواره می‌خواهد قضایایی را برای انسان بیاراید که انسان با تکبیه بر آنها بتواند روش حیوانی و شهبوی خود را توجیه کند. ۱۵۹

۸ - ۱۱ - انگاره‌ی ادیان

ایشان، انگاره‌ی ادیان در خصوص فلسفه زندگی را با عبارت «بی‌نهایت» توصیف و تشریح می‌کند^{۱۶۰} که نشان می‌دهد اصالت خاصی به دیدگاه آن قائل است:

اگر ما با هشیاری کامل زندگی کنیم و داد و ستدهایی که در این زندگانی انجام می‌دهیم، مورد محاسبه قرار بدهیم، این اصل برای ما کاملاً قابل پذیرش خواهد بود که ما در هر صحنه‌ای از زندگانی بوده باشیم، بالاخره در بارگاه ربوبی بسر می‌بریم. ۱۶۱

۸ - ۱۲ - هدفی که «تلاش» نام دارد

در جایی دیگر، با استناد به آیه‌ای از قرآن، هدف زندگی «تلاش» عنوان گشته است:

خداوند حکیم - جلّ و علا - ساختمان انسان و جریان طبیعی جهان را طوری بنا

نهاده است که انسان بایستی در تکاپو و تلاش بوده باشد. ۱۶۲

از این منظر است که تلاش و تقلاهایی که از اعماق روح بر می‌آید، در هر یک از نقاط زندگانی، دریچه‌ای ارزیابی می‌شود که روزه‌ای را برای مشاهده‌ی حکمت جهان آفرینش باز می‌کند، هر چند که ندانیم حقیقت زندگی و حرکت چیست اما بایستی آیده آل آن چنان زندگی ما را مفهوم و معنی ببخشد که گویی یک محصول طبیعی برای یک زندگانی طبیعی است. ۱۶۳

۸ - ۱۳ - نسبت پوچگرایی و فلسفه و هدف زندگی

موضوع پوچگرایی، چه ارتباطی با بحث فلسفه و هدف زندگی دارد و جایگاه علمی آن در

هندسه‌ی سخن گفتن از نظام زندگی و فلسفه زندگی چیست؟ استاد پاسخی به این سؤال نداده است. ولی از بحثی که در این زمینه به عمل آورده، می‌توان فهمید از نظر ایشان میان امواج پوچگرایی و بالا رفتن میزان سؤال از فلسفه و هدف زندگی، به نوعی تلازم قطعی وجود دارد. و ظاهراً از همین جاست که شناسائی پوچی و پوچگرایی و مبادی و معانی آن، ضرورت پیدا می‌کند. ۱۶۴

فهرست

۱. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱۲ ص ۵۰۸.
۲. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۶ ص ۳۳.
۳. همان، ج ۶ ص ۳۳.
۴. تفسیر نهج البلاغه، ج ۳ ص ۱۱۸.
۵. تفسیر مثنوی، ج ۶ ص ۱۶۳.
۶. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱ ص ۹۶.
۷. همان، ج ۷ ص ۲۹۳.
۸. تفسیر مثنوی، ج ۴ ص ۷۱۸.
۹. همان، ج ۹ ص ۵۱۱.
۱۰. تفسیر مثنوی، ج ۱۱ ص ۱۶۸.
۱۱. همان، ج ۱۲ ص ۴۳۷.
۱۲. همان، ج ۱۲ ص ۵۰۹.
۱۳. همان، ج ۱۲ ص ۵۴۵.
۱۴. نیایش امام حسین در صحرائ عرفات، صص ۷ - ۱۲.
۱۵. تفسیر مثنوی، ج ۱۲ ص ۵۸۳.
۱۶. همان، ج ۱۳ ص ۶۰۹.
۱۷. همان، ج ۱۴ ص ۴۴۰.
۱۸. دینانی، غلامحسین: ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۳ چاپ اول ۱۳۷۹، طرح نو، ص ۸.
۱۹. افلاطون به نقل از سقراط، مردان اندیشه، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ اول ۱۳۷۳، طرح نو، ص ۲۶.
۲۰. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱، چاپ دوازدهم پائیز ۱۳۷۳، انتشارات اسلامی ص ۷۱۰.
۲۱. قرینه به این موضوع این است که در جایی نوشته‌اند: نتیجه‌ای که از بذل مساعی و تلاش‌های طاقت فرسا در قرون اخیر در میدانهای مختلف، نصیب معارف بشری گشته است، متجاوز از ده نظریه را در حقیقت پدیده زندگی مورد مطالعه دانشمندان و در درجه‌ی دوم مورد دقت فلاسفه قرار داده است. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی ج ۸ ص ۳۹۲.
۲۲. بنگرید به روزنامه‌ی خراسان، ۲۶ آبان ۷۸، شماره ۱۴۵۶۱، مصاحبه با دکتر سیدیحیی بشری.
۲۳. محمد رضا حکیمی: اجتهاد و تقلید در فلسفه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول ۷۸، ص ۲۳، در بحث «حدگرایی در علم و فلسفه».
۲۴. شما علاقه‌ای پیدا کرده‌اید که ضد زندگی را زندگی بنامید! مگر زندگی یک حقیقت نیست که هر کس



حقیقات کامپوز علوم اسلامی

- بقدر استعداد از آن بهره‌مند هستیم؟ تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۲، چاپ دوازدهم ۱۳۷۳، ص ۸۰۱.
۲۵. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۹ ص ۳۵۶.
۲۶. همان، ج ۱۰ ص ۲۱۸.
۲۷. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۸ ص ۳۹۴.
۲۸. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱۱ ص ۱۶۸.
۲۹. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۳ ص ۳۱۵.
۳۰. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۹ ص ۲۰۶ و ۲۰۷. نمونه این تقسیم بندی در جلد ۱۱ تفسیر مثنوی نیز وجود دارد: جریان زندگی برای مردم تقریباً به سه نوع است... ص ۳۲۲ و ۳۲۳.
۳۱. پاسخ این سؤال، با حضرت آقای ملکیان و جناب دینانی است.
۳۲. همشهری، ۲۹ آبان ۸۲، شماره ۳۲۳۰، ویژه‌نامه دیده‌بان حقیقت، اظهارات پروفیسور ولقاریس با عنوان: فریاد روزگار.
۳۳. همان، اظهارات پروفیسور موچوپولوس، با عنوان: نگران آینده‌ی انسان.
۳۴. همان، اظهارات پروفیسور هیسائنه ناکانیشی.
۳۵. تعبیر افتخار آفرین، از محمد رضا حکیمی می‌باشد. متأله قرآنی، چاپ اول ۱۳۸۲، انتشارات دلیل ما، ص ۴۶۰.
۳۶. بنگرید به: دیدار با علی «ع» ص ۲۳۷.
۳۷. تفسیر مثنوی، ج ۲ ص ۸۰۰.
۳۸. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.
۳۹. تفسیر مثنوی، ج ۴ ص ۴۰۵.
۴۰. تفسیر نهج البلاغه، ج ۸ ص ۱۸۱.
۴۱. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۲ ص ۱۹۵.
۴۲. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۶ ص ۱۳۲ و ۱۳۳.
۴۳. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱ ص ۲۳.
۴۴. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۸ ص ۱۳۸ و ۱۳۹.
۴۵. تفسیر نهج البلاغه، ج ۳ صص ۴۶ - ۴۸.
۴۶. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۲ ص ۲۴۶.
۴۷. تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۲ ص ۱۶۱.
۴۸. تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۷ ص ۳۲۶.
۴۹. تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۶ ص ۲۵۱.
۵۰. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۴ ص ۱۴۵ و ۱۴۶.
۵۱. تفسیر مثنوی، ج ۴ ص ۴۰۵.
۵۲. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۴ ص ۴۸.
۵۳. تفسیر نهج البلاغه، ج ۳ صص ۴۶ - ۴۸.
۵۴. تفسیر نهج البلاغه، ج ۴ ص ۶۵.
۵۵. تفسیر مثنوی، ج ۳ ص ۳۱۶.
۵۶. تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۱ ص ۷.
۵۷. تفسیر نهج البلاغه، ج ۳ ص ۱۱۷.
۵۸. تفسیر مثنوی، ج ۴ ص ۳۳۱.
۵۹. تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۴ ص ۲۶۱.



مجلس شورای اسلامی
مکتب مطبوعاتی

۶۰. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱ ص ۸۸.
 ۶۱. همان، ص ۹۱.
 ۶۲. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۸ ص ۲۱.
 ۶۳. همان، ج ۱۸ ص ۱۸ و ۱۹.
 ۶۴. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۱۵۶ و ۱۵۷.
 ۶۵. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۸ ص ۸۶.
 ۶۶. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۵ ص ۱۴.
 ۶۷. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۲ ص ۱۵۸.
 ۶۸. تفسیر نهج البلاغه، ج ۳ ص ۱۲۶.
 ۶۹. تفسیر نهج البلاغه، ج ۳ ص ۱۸۵.
 ۷۰. تفسیر مثنوی، ج ۵ ص ۲۴۰.
 ۷۱. تفسیر مثنوی، ج ۵ ص ۲۴۱.
 ۷۲. الحجر / آیه ۲۹.
 ۷۳. تفسیر نهج البلاغه، ج ۶ ص ۳۱ و ۳۲.
 ۷۴. تفسیر نهج البلاغه، ج ۳ ص ۱۱۹.
 ۷۵. تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۶ ص ۲۶۵.
 ۷۶. تفسیر نهج البلاغه، ج ۷ ص ۲۴۴ و ۲۴۵.
 ۷۷. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۴ ص ۱۳۸.
 ۷۸. تفسیر نهج البلاغه، ج ۸ ص ۱۸۶.
 ۷۹. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۶ ص ۱۷۳.
 ۸۰. همان، ج ۴ ص ۴۰۷ و ۴۰۸.
 ۸۱. تفسیر نهج البلاغه، ج ۸ ص ۲۵۹.
 ۸۲. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۵ ص ۹.
 ۸۳. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱ ص ۲۴۴.
 ۸۴. تفسیر نهج البلاغه، ج ۹ ص ۲۲ و ۲۳.
 ۸۵. تفسیر نهج البلاغه، ج ۸ ص ۱۸۶.
 ۸۶. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۸ ص ۲۳۲.
 ۸۷. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱ ص ۱۲۳.
 ۸۸. تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۲ ص ۴۳.
 ۸۹. تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۷ ص ۳۲۶.
 ۹۰. تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۳ ص ۲۳۷.
 ۹۱. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۲ ص ۱۵۷ و ۱۵۸.
 ۹۲. تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۱ ص ۲۳۶ و ۲۳۷.
 ۹۳. همان، ج ۸ ص ۱۸۶.
 ۹۴. تفسیر نهج البلاغه، ج ۸ ص ۷۳.
 ۹۵. همان، ج ۸ ص ۱۸۸.
 ۹۶. دیدار با علی، ص ۲۵۸.
 ۹۷. تفسیر نهج البلاغه، ج ۸ ص ۱۸۸.

تفقیق کامپیوتر علوم اسلامی

۹۸. فلسفه و هدف زندگی، ص ۲۷ و ۲۸.
۹۹. البته عظمت حیات چیزی است که بارها مورد اشاره اندیشمندان رحیل قرار گرفته است.
۱۰۰. فلسفه و هدف زندگی، ص ۲۸.
۱۰۱. فلسفه و هدف زندگی، ص ۲۸ و ۲۹.
۱۰۲. تفسیر مثنوی، ج ۷ ص ۵۲۹.
۱۰۳. تفسیر نهج البلاغه، ج ۸ ص ۷۲ و ۷۳.
۱۰۴. تفسیر نهج البلاغه، ج ۸ ص ۱۸۹.
۱۰۵. تفسیر نهج البلاغه، ج ۸ ص ۱۸۹.
۱۰۶. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۸ ص ۱۳۸ و ۱۳۹.
۱۰۷. تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۶ ص ۶۱.
۱۰۸. تفسیر مثنوی، ج ۲، چاپ دوازدهم ۱۳۷۳، ص ۴۸۰.
۱۰۹. ایده آل زندگی و زندگی ایده آل، چاپ اول ۱۳۷۹، موسسه‌ی تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ص ۹.
۱۱۰. تفسیر مثنوی، ج ۱۳ ص ۷۲.
۱۱۱. ایده آل زندگی...، ص ۹۹.
۱۱۲. همان، ص ۱۰۵.
۱۱۳. تفسیر مثنوی، ج ۶ ص ۱۵۹.
۱۱۴. ایده آل زندگی...، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.
۱۱۵. همان.
۱۱۶. ایده آل زندگی و...، ص ۳۸ و ۳۹.
۱۱۷. همان، ص ۴۳.
۱۱۸. همان، صص ۴۵ - ۵۳.
۱۱۹. همان، ص ۶۵.
۱۲۰. همان، ص ۶۶.
۱۲۱. همان، صص ۷۱ و ۹۸.
۱۲۲. همان، ص ۳۲.
۱۲۳. همان، ص ۱۳.
۱۲۴. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱ ص ۱۱.
۱۲۵. فلسفه و هدف زندگی، ص ۱۷ و تفسیر مثنوی، ج ۷ ص ۵۲۶.
۱۲۶. ایده آل زندگی...، ص ۱۷.
۱۲۷. همان، ص ۱۸.
۱۲۸. همان، ص ۳۲ و ۳۳.
۱۲۹. این احتیاط همان است که استاد در جایی دیگر درباره‌ی آن گفته است: بعضی‌ها درباره‌ی تعریفات، احتیاط خردمندانه دارند و چقدر جای خوبی است «هنر» برای این احتیاط خردمندانه. کی تعبیر «تعریف» کنیم و کی نکنیم؟ این واقعاً یک احتیاط خردمندانه است به جهت آن که پای انسان در میان است. هر کجا که پای انسان در کار باشد، پای «جز این نیست» ها می‌لرزد. سمینار معارف اسلامی جلسه هفدهم موضوع: هنر در اسلام، کمیته فرهنگ اسلامی دانشگاه شهید بهشتی، سخنران استاد محمدتقی جعفری، دوشنبه ۶۲/۱۰/۱۹، تالار ابوریحان دانشگاه شهید بهشتی. ص ۱.
۱۳۰. فلسفه و هدف زندگی، ص ۱۷.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۳۱. همان، ص ۱۸.
۱۳۲. تفسیر مثنوی، ج ۷ ص ۳۹۴.
۱۳۳. همشهری، مأخذ پیشین، به نقل از پروفیسور ولقاریس.
۱۳۴. تفسیر مثنوی، ج ۱۰ ص ۲۱۷.
۱۳۵. ایده آل زندگی... ص ۳۵ و ۳۶.
۱۳۶. تاریخ تمدن، ج ۱، ترجمه‌ی عبدالحسین آذرنگ، چاپ چهارم ۱۳۷۶، انتشارات موسسه‌ی کیهان، ص ۸.
۱۳۷. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱ ص ۱۰۳.
۱۳۸. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱ ص ۱۰۳.
۱۳۹. شکوه شکوفه، چاپ اول ۱۳۸۱، انتشارات پیام دبیر، ص ۳۲۷ و ۳۲۸.
۱۴۰. تفسیر نهج البلاغه، ج ۶ ص ۳۳.
۱۴۱. ایده آل زندگی...، ص ۲۸.
۱۴۲. معنی زندگی، چاپ اول ۷۸، انتشارات سنا، ص ۲۲.
۱۴۳. تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۹ ص ۹۶ و ۹۷.
۱۴۴. ایده آل زندگی...، ص ۳۰.
۱۴۵. فلسفه و هدف زندگی، ص ۱۶.
۱۴۶. همان، ج ۱۲ ص ۳۲۰.
۱۴۷. فلسفه و هدف زندگی، ص ۷۹.
۱۴۸. همان، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.
۱۴۹. همان، ص ۲۴ و تفسیر مثنوی، ج ۷ ص ۵۲۷.
۱۵۰. همان، صص ۲۴ - ۲۶.
۱۵۱. همان، ص ۳۱ و تفسیر مثنوی ج ۷ ص ۵۳۰ و ۵۳۱.
۱۵۲. با اینکه می‌دانیم هر سؤالی را که پاسخ می‌دهیم، چند سؤال دیگر در پیرامون آن سبز می‌شود، و به ما چشمک می‌زند، با این حال دو فرد از انسانها بی‌کدیگر می‌رسند و سراپای همدیگر را ور انداز کرده و با یک عده مسائل سطحی درباره‌ی زندگی خود، همدیگر را قانع ساخته و می‌خندند. تفسیر مثنوی، ج ۳ ص ۹۴.
۱۵۳. تفسیر مثنوی، ج ۶ ص ۶۵۴ و ۶۵۵.
۱۵۴. تفسیر نهج البلاغه، ج ۲ ص ۲۰۲.
۱۵۵. از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم و برای چه آمده‌ام، احتیاج به پاسخی مافوق خود زندگی در موقع تنفس در جهان هستی است. تفسیر مثنوی، ج ۷ ص ۵۶۱.
۱۵۶. فلسفه و هدف زندگی، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.
۱۵۷. همان، ص ۱۱۲.
۱۵۸. همان، ص ۸۸.
۱۵۹. تفسیر مثنوی، ج ۳ ص ۲۳۷.
۱۶۰. فلسفه و هدف زندگی، ص ۹۴.
۱۶۱. تفسیر مثنوی، ج ۲، چاپ دوازدهم ۱۳۷۳، ص ۱۴۵.
۱۶۲. تفسیر مثنوی، ج ۱ ص ۷۹۰.
۱۶۳. ایده آل زندگی...، ص ۳۰.
۱۶۴. بنگرید به بحث مختصات روانی پوچ‌گرایی در فلسفه و هدف زندگی، صص ۲۰ - ۲۳.